

شیرین هانتز*

پرویز کریمی ناصری - مریم سلمان یزدی**

چکیده

پدیده اسلام‌گرایی، در دو دهه اخیر، یکی از مهمترین متغیرهای مورد توجه کشورهای مختلف جهان، به ویژه کشورهای غربی، بوده است. شیرین هانتز در این مقاله تحقیقی، نظریات موجود در باره خیزش اسلام‌گرایی در خاورمیانه را ذیل دو عنوان «نوجهان سومی‌ها» و «نوشرق‌شناسان» جای می‌دهد. طبق توضیح او، گروه نخست امکان مصالحه بین اسلام‌گرایان و غرب را قابل تصور و دست‌یابی می‌داند، در حالی که گروه دوم عدم امکان مصالحه و بحث «برخورد تمدن‌ها» را پیش می‌کشد، زیرا نوعی تفاوت ذاتی میان ارزش‌های غربی و ارزش‌های اسلامی مشاهده می‌کند. اسلام‌گرایی در خاورمیانه، به نظر نویسنده، هم متأثر از ویژگی‌های ذاتی دین اسلام بوده است و هم ناشی از شرایط خاص سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و بین‌المللی. از این رو جنبش‌های اسلام‌گرا موضع‌گیری یکسانی در قبال غرب ندارند. از دید هانتز، غرب از کسب قدرت سیاسی توسط اسلام‌گرایان به شدت نگران است، ولی در واقع، اگر آنان به قدرت برسند با مشکلات و کمبودهای فراوانی روبه‌رو خواهند شد و لذا چاره‌ای ندارند جز آنکه با غرب کنار بیایند. او مهمترین مشکل غرب در سال‌های آینده را فراهم آوردن راهکاری دو وجهی می‌داند که از سویی به مهار اسلام‌گرایان بینجامد و از سوی دیگر با آنان به گفتگو بپردازد.

* مدیر بخش مطالعات اسلامی مرکز مطالعات بین‌المللی و استراتژیک (واشنگتن)

The Rise of Islamist Movements and the Western Response: Clash of Civilization or Clash of Interests? In *The Islamist Dilemma*, Edited by Laura Guazzone, London: Ithaca, 1995.

** مترجم و کارشناس خبری - کارشناس علوم سیاسی

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال نهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۱، صص ۱۸۴ - ۱۴۵.

پیدایش جنبشهای اسلام گرایانه و واکنش غرب: بر خورد تمدنها یا بر خورد منافع؟

رخدادهای منطقه ای و بین المللی - از جمله جنگهای گوناگون خاورمیانه و واکنشهای بین المللی در قبال آنها - بر تکوین جنبشهای اسلام گرایانه؛ به ویژه بر رویکردهای آنها در برابر غرب و رفتارشان در قبال روابط با کشورهای غربی، اثری چشمگیر گذاشته است. دیدگاههای مطرح شده و اقدامات اتخاذ شده از سوی رهبران اسلام گرا، هم در کشورهای آنها و هم خارج از آنها، بر رهیافتهایی که دیگر کشورها از تاثیر بالقوه آنها بر سیاست منطقه ای و بین المللی دارند، اثری ژرف نهاده است. از این رو، همین رهیافتهای سیاستهای آنها را در قبال کشورهای اسلامی شکل داده اند. خلاصه کلام، تعاملی پویا بین جنبشهای اسلامی و جامعه بین المللی وجود داشته است.

پیدایش جنبشهای اسلام گرایانه برای بسیاری از کشورهای بزرگ و کوچک، مسلمان و غیرمسلمان - از جمله اتحاد شوروی و کشورهای جانشین آن، به ویژه روسیه - پیامدها و نگرانیهایی به همراه داشته است. به هر حال، همین چالش اسلام گرایانه در برابر غرب و واکنش غرب به آن بزرگترین مباحثه را برانگیخته است. چون اسلام گرایان نسبت به جنبه های مختلف فرهنگ غرب، سیاست آن در قبال جهان عرب و اسلامی، و رفتارشان در روابط شمال - جنوب ابراز خصومت کرده اند، و چون اسلام گرایان قول داده اند نفوذ غرب را در جهان اسلام کاهش دهند یا از بین ببرند، غرب به نحوی توجیه پذیر از پیدایش آن احساس خطر می کند. به هر حال، در طول دوره ای که با انقلاب ایران در ۱۹۷۹ آغاز شد، هنگامی که قدرت سیاسی و فرهنگی اسلام گرایان برای نخستین بار بر شعور جهانی تاثیر گذاشت، دیدگاهها در جامعه فرهیخته و سیاسی غرب در قبال ماهیت چالش اسلام گرایانه و ابعاد تهدید منافع غربی مختلف بوده است.

در چند سال اخیر، این اختلافهای فکری با رخدادهای جهانی عرب - به ویژه، رشد نفوذ اسلام گرایان در الجزایر، مصر، اردن، و در میان فلسطینیان کرانه باختری و غزه، همراه با تحولات مهم بین المللی مانند تجزیه امپراتوری شوروی - تشدید شده است. دو عامل دیگر نیز بر افزایش شکاف عقیدتی اثر گذاشته است: نخست، به استثنای ایران (کشوری غیرعرب) و

سودان (کشوری آفریقایی)، هیچیک از اسلام گرایان هنوز نتوانسته اند قدرت سیاسی را در یکی از کشورهای عرب به دست آورند. این امر ارزیابی گفته های رهبران اسلام گرا را به عنوان رهنمودی معتبر برای اقدام بعدی، و در صورت به دست آوردن قدرت سیاسی، دشوار می سازد. این وضعیت ارزیابی دقیق پیامدهای بالقوه به قدرت رسیدن اسلام گرایان در یک یا چند کشور مسلمان را در سالهای آینده برای منافع غرب به شدت دشوار ساخته است.

این واقعیت و نظریات مختلفی که درباره بعد وسیعی از مسایل؛ از جمله، روابط با غرب، درون جنبشهای اسلام گرایانه وجود دارد، مسئله را پیچیده تر می کند. افزون بر آن، رهبران اسلام گرا در برابر مخاطبان مختلف در قبال مسئله مشابه دیدگاههای متفاوتی را ابراز می کنند. بدین ترتیب، تحلیل گرانی که با این پدیده سروکار دارند اغلب در زمینه مسایلی مشابه با اظهارات ضد و نقیض رهبران اسلام گرا در برابر مخاطبان غربی و مسلمان روبه رو می شوند. منبع دیگر اختلاف عقیده، این واقعیت است که کشورهای مختلف غربی به شیوه های گوناگون و به میزانهای مختلف با این پدیده سروکار دارند. به هر حال، تنها با توجه به هر یک از کشورها یا گروهی از کشورهایی که نگرانیهای مشابه دارند، و با ارزیابی ابعاد آسیب پذیری آنها در برابر چالش اسلام گرایانه، به سادگی می توان بر این مسئله چیره شد.

سنجش دقیق پیامدهای درازمدت و کوتاه مدت جریان اسلام گرایانه برای منافع غرب نیز دشوار است. آنچه ارزیابی خطر را پیچیده تر می کند گرایش بازیگران مختلف، از جمله دولتهای عرب، در بهره گیری از پدیده اسلام گرایی به منظور حفظ حمایت غرب و پرهیز از اصلاحات دردناک داخلی است. با این حال، اطلاعات کافی درباره ماهیت و ویژگی جنبشهای مختلف اسلام گرایانه، تجربه های جنبشهای در قدرت، و حقایق مربوط به تکامل تاریخی اسلامی اطلاعات کافی وجود دارد که می توان با تکیه بر آنها اثر بالقوه حرکت اسلام گرایانه را بر منافع غرب مورد ارزیابی هوشمندانه قرار داد.

این مقاله، پیش از بررسی تبعات، دیدگاههای موجود کارشناسانه و کلی را در ایالات متحده، و در موقعیت مقتضی در کشورهای غربی، پیرامون: ۱. علل پیدایش جنبشهای اسلام گرایانه، از جمله میزان اثرگذاری سیاستهای غربی در قبال کشورهای عرب بر این

پدیده، ۲. ویژگی و هدفهای اصلی این جنبشها؛ ۳. سازگاری یا برخورد هدفهای اسلام گرایانه با منافع غربی؛ و بالاخره ۴. ماهیت و جدی بودن خطر اسلام گرایی برای غرب را مطرح خواهد کرد.

عقاید غرب درباره اسلام گرایی

عقیده فرهیخته و آگاهانه در ایالات متحده و به طور کلی غرب درباره علل ریشه ای پدیده اسلام گرایی از هنگامی تکوین یافته است که انقلاب ایران توجه غرب را به خود جلب کرد. اغلب اندیشمندان غربی، در سالهای نخست، تمایل داشتند که حرکت اسلامی را پدیده ای عمدتاً شیعی و پارسی قلمداد کنند. در پی هجوم اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲، تندروشدن جمعیت شیعه این کشور و پیدایش گروههای تندروی اسلامی شیعی، مانند حزب الله، بیش از پیش باعث تقویت این گرایش شد. بر اساس این مکتب فکری، ویژگیهای خاص مذهب شیعه، همراه با ساختار تشکیلات روحانی شیعی، شیعیان را برای پذیرش گرایشهای تقابل جویانه اسلامی مستعدتر کرد.^۱ به هر حال، این دیدگاه با واقعیتهای جهان عرب و اسلامی ارتباطی ندارد. برای نمونه، در اوایل دهه ۱۹۸۰، نیرومندترین جنبشهای اسلامی در سوریه و مصر سنی بودند.^۲ اکنون در ترکیه، گرایشهای تندرو تر و اصول گرایانه در میان فرقه های سنی، مانند نقشبندی ها، بیشتر است، در حالی که اکثر جمعیت شیعه ترکیه به سنتهای سکولار کمالیسم پایبندند. به هر حال، از اواخر دهه ۱۹۸۰، رشد قدرت جنبشهای اسلامی در کشورهای سنی مانند الجزایر، تونس، مصر و اردن، بی اعتباری این نظریه را به اثبات رسانده است. با این همه حتی در اوایل دهه ۱۹۸۰ هم برخی از فرهیختگان و تحلیل گران از این نظریه حمایت نمی کردند.^۳

اندیشمندان غربی همچنین در مورد میزان اثرگذاری بی قراری اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جوامع مسلمان، به اضافه تمایل عمومی به استقلال از سلطه داخلی و خارجی - که مخالف ویژگیهای ذاتی اسلامی به شمار می روند - بر این پدیده اختلاف نظر دارند.^۴ بیشتر اندیشمندان به کثرت عوامل موثر در رشد پدیده اسلام گرایی باور دارند، اما اختلاف آنها بر سر

میزان بهایی است که باید به عوامل متعدد داد. با وجود این، چنین ارزیابی اهمیت دارد، زیرا ماهیت خطرهایی را که اسلام گرایان متوجه منافع غرب می کنند و خصوصیت پاسخهای پیشنهادی را مشخص خواهد کرد. پس این ارزیابی دارای مفاهیم سیاسی مهمی است. برای نمونه، اگر کسی این نظریه را پذیرفت که علت اصلی ظهور پدیده اسلام گرایی مسایل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جهان عرب است، پس بهترین نسخه درمانی، تلاش برای حل این مشکلات، یا دست کم کاهش شدت آنها، است. این توضیح همچنین دلالت بر آن دارد که خطری که متوجه منافع غرب است ماهیت سیاسی و اقتصادی دارد که می توان از طریق مصلحت اندیشی و مصالحه بین اسلام گرایان و دولتهای عرب و غربی با آن روبه رو شد. برعکس، دیدگاهی که پدیده اسلام گرایی را به ویژگیهای ذاتی اسلام، به ویژه، امتزاج قلمروهای معنوی و دنیوی آن، و ناسازگاری آن با نوگرایی (مدرنیسم) و فلسفه اجتماعی و سیاسی غربی نسبت می دهد جایی برای مصالحه باقی نمی گذارد.

علل ریشه ای ضد غربی بودن اسلام گرایان : فرهنگی یا سیاسی؟

شکاف عمده بین آن دسته از اندیشمندانی است که برخی از مسئولیتهای احساسات ضد غربی اسلام گرایان را به گردن سیاستهای غرب می اندازد، و کسانی که آن را ناشی از ویژگیهای ذاتی اسلام می دانند و بدین ترتیب غرب را از هر گونه مسئولیتی مبرا تلقی می کنند. گروه نخست از لحاظ فلسفی به سنت جهان سومی دانش غربی که در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ شکوفا شد، نزدیکتر است. این اندیشمندان، روی هم رفته، مایلند ریشه علل مشکلات غرب را با کشورهای جهان سوم - به ویژه تندروترین آنها - در گذشته امپریالیستی و استعماری غرب ببینند. آنان از سیاست پویاتر غرب در کمک به رشد اقتصادی و اجتماعی این کشورها و تغییر جنبه های خاصی از رفتار غربی در قبال آن کشورها طرفداری می کنند. گروه دیگر تحلیل گران وجه اشتراک بیشتری با به اصطلاح شرق شناسان داشته اند. براساس این سنت، رفتار کشورهای شرقی - به ویژه عرب و اسلامی - ناشی از برخی خصوصیات فرهنگی و صفات ویژه اسلام است.

نخستین گروه، که می‌توان آن را جهان سومی‌های نو نامید، دشمنی یا برخورد بین اسلام و غرب را پرهیزناپذیر یا حتمی تلقی نمی‌کنند. از دیدگاه این گروه از اندیشمندان، انگیزش بر ضد سلطه خارجی علت اصلی پیدایش جنبشهای اسلامی بوده است. این کارشناسان خاطرنشان می‌سازند این انگیزش لزوماً اسلامی نیست و بسیاری از مسلمانان سکولار نیز در آن شریکند. آنان همچنین بر این باورند که برخی از سیاستهای امریکا و غرب، به ویژه آنهایی که در قبال اعراب و مسلمانان اتخاذ می‌شوند، به طور اخص، حمایت غرب از رژیمهای سرکوب گر و منفور و آنچه مسلمانان پشتیبانی یک جانبه از کشور اسرائیل تلقی می‌کنند، علت اصلی گرایشهای ضدغربی اسلام گرایان است.^۵ بنابراین، فرانسوا بورگا، اندیشمند فرانسوی، معتقد است که «ما شاهد سومین مرحله استعمارزدایی هستیم. مرحله نخست، سیاسی - جنبشهای استقلال طلب - دومین مرحله اقتصادی، ملی کردن آبراه سوئز در مصر، یا نفت در الجزایر، و آخرین مرحله، فرهنگی است»،^۶ به گفته این کارشناسان «جهان سومی نو»، در سالهای اخیر جنگ بر ضد صدام حسین در عراق به رهبری امریکا، همراه با سکوت غرب در برابر کشتار مسلمانان بوسنی به دست صرب‌ها، سبب افزایش نفوذ اسلام گرایان و احساسات ضدغربی آنان شده است.^۷ این کارشناسان همچنین بر این باورند که نوعی آشتی و مصالحه بین اسلام گرایان و غرب امکان پذیر است مشروط به آنکه غرب برخی از سیاستهایش را تغییر دهد.

گروه دیگر تحلیل گران، که می‌توان آن را نوشرق شناسان نامید، ارتباط تنگاتنگ بین سیاستهای غرب و تمایلات ضدغربی اسلام گرایان را رد می‌کنند. از دیدگاه آنان، گرایشهای ضدغربی اسلام گرایان پیامد ناگزیر «برخورد تمدنها» است. یکی از حامیان اصلی این دیدگاه، برنارد لویی، معتقد است که ضدغربی، و به ویژه ضدامریکایی، بودن اسلام گرایان از آمیزه‌ای از «احساس حقارت، حسادت و ترس» ناشی می‌شود. او در مقاله‌ای با عنوان «ریشه‌های خشم مسلمانان» خاطرنشان می‌سازد که «ستایش اولیه مسلمانان از غرب به خصومت و واژنی تبدیل شده است» و می‌افزاید: «اکنون بیش از هر زمانی، این سرمایه و دموکراسی غربی است که بدیل معتبر و گیرایی برای شیوه‌های سنتی اندیشه و زندگی فراهم کرده است. رهبران

[اصول گرا] اشتباه نمی کنند که تمدن غربی را بزرگترین چالش برای شیوه های زندگی تلقی کنند که مایل به حفظ و یا بازگشت مردم خود به آن هستند...»^۸ وی سپس توضیح می دهد که «... شدت احساسات ضد غربی اسلام گرایان از این واقعیت سرچشمه می گیرد که ایالات متحده به عنوان وارث مشروع و قانونی تمدن اروپایی و رهبر بلامنازع غرب، شکایتهای ناشی از آنها را به ارث برده و به کانون نفرت و خشم تبدیل شده است.»^۹ به گفته لویس، خصومت اسلام گرایان از سیاستهای خاص فراتر می رود؛ به نحوی که، در دنیای مسلمان، غرب با حالت و جنبشی و رای سطح مسایل و سیاستها و دولتهایی که آنها را دنبال می کنند، روبه روست. این چیزی کمتر از برخورد تمدنها نیست، شاید واکنشی غیرمنطقی به نظر آید ولی واکنش تاریخی یک رقیب قدیمی بر ضد میراث یهودی - مسیحی در حال حاضر سکولار و توسعه جهانی هر دو آنهاست.^{۱۰}

ساموئل هانتینگتون نیز موضوع برخورد تمدنها را برگزیده است. از دیدگاه او، برخورد تمدنها از ناسازگاری اسلام با آن دسته از اندیشه های بنیادی فلسفی غربی، مانند دموکراسی و نوگرایی، ناشی شده است.^{۱۱} دانیل پایپس نیز ریشه علل تمایلات ضد غربی اسلام گرایان را در ترس آنها از جذابیت و قدرت فرهنگ غربی و رقابت تاریخی بین اسلام و مسیحیت می بیند. وی می گوید: «فرهنگ بیگانه هر قدر گیرا تر باشد، اصول گرایان اسلامی بیشتر از آن می ترسند و با آن می جنگند. یکی از روحانیون طراز اول ایران اعلام کرده است که هدف اصلی انقلاب اسلامی «ریشه کردن» فرهنگ امریکایی از کشورهای مسلمان است. شاید او هرگز به فرهنگ شوروی به عنوان خطری مشابه ننگریسته باشد.»^{۱۲}

از زمان فروپاشی اتحاد شوروی، نظریه گریز ناپذیری برخورد بین اسلام و غرب از محبوبیت بیشتری برخوردار شده است. دلایل مختلف و پیچیده ای برای این رشد وجود دارد. یکی از بارزترین عوامل این است که در افکار بسیاری از غربیان، اسلام - و نه فقط گروههای تندروی اسلامی - جای کمونیسم را به عنوان دشمن جدید اشغال کرده است. اظهارات زیر این دیدگاه را به تصویر می کشد. در سرمقاله روزنامه ساندی تایمز چاپ لندن چنین آمده است: «تقریباً هر ماهه از تهدید پیمان ورشو کاسته شده، اما در بقیه سالهای باقیمانده از

دهه کنونی و بعد از آن، هر ساله خطر اسلام اصولگرا افزایش خواهد یافت. شکل و درجه آن با خطر جنگ سرد تفاوت دارد، ولی غرب همان گونه که زمانی چگونگی مهار کمونیسم شوروی را آموخت، باید نحوه مهار آن را یاد بگیرد.^{۱۳} یا، به گفته پیتر جنکینز مفسر بریتانیایی: «از سال ۱۳۵۴ که گالیپولی سقوط کرد تا سال ۱۶۸۳ که ترک ها به دروازه های وین رسیدند، دل مشغولی اروپاییان در تنگنا قرار دادن اسلام بود. با توجه به انقلاب اسلامی، اکنون بار دیگر این امر به یک دل مشغولی تبدیل شده است.»^{۱۴}

یکی از مفسران و خبرنگاران امریکایی تنها چند تهدید ژئوپلیتیکی را در برابر ایالات متحده مشاهده می کند که یکی از آنها این است: «... یک دنیای اسلامی متحد زیر پرچم اصول گرایی به شیوه ایرانی در نبرد مرگ و زندگی با غرب کافر...»^{۱۵}

به هر حال، اندیشمندان امریکایی و غربی در مشاهده برخورد اسلام و غرب در میدان نبرد تمدنها، یا در نگرستن به اسلام به عنوان رقیب اصلی ایدئولوژیکی غرب پس از نابودی کمونیسم، تنها نیستند. برخی از رهبران اسلام گرا نیز در پاره ای مواقع دیدگاههای مشابهی ابراز کرده اند. راشد الغنوشی رهبر اسلام گرای تونس در سخنرانی خود در نخستین کنگره اسلامی درباره آرمان فلسطین در تهران در اکتبر ۱۹۹۱ چنین گفت:

«غرب، به عنوان فرایافتی از تمدن، شاهد بوده که مرکز جاذبه اش از اروپای غربی به امریکا، سپس به اروپای شرقی منتقل شده است. اسرائیل نماینده پرتوافکنی این مرکز به شرق برای نابودی منش خاص، ثروت معنوی آن و امید بشریت به نوزایی جدید است... علت اصلی شکست یا ضعف تلاشها برای آزادسازی فلسطین، به عقیده من، در ضعف پایگاههای ایدئولوژیک، نبودن بینش راهکاری فراگیر، ایدئولوژیکی و متمدن نهفته است که می تواند به مبارزان آموزش و تعلیم دهد تا آنان، و همگام با آنان همه بشریت، از خطرهای توطئه امریکایی - صهیونیستی برای بشریت و برای تمدن و مسئولیت سنگین مومنان راستین و کسانی که از شرافت و آزادی بشر دفاع می کنند آگاه شوند...»^{۱۶}

اسلام‌گرایان دیگری نیز دیدگاهی مشابه دارند. گروه‌های دوگانه فرهیختگان غربی که پیشتر به آنها اشاره شد در زمینه بهترین راهکار برای رویارویی با پدیده اسلام‌گرایی نیز اختلاف نظر دارند. «نوشرق‌شناسان»، که طرفدار نظریه برخورد تمدن‌ها هستند، به سیاست قاطع مهار و انکار معتقدند. اینان، آن دسته از کسانی که معتقدند آشتی بین غرب و اسلام‌گرایان امکان‌پذیر است را ساده‌اندیش می‌انگارند. آنان استدلال می‌کنند که غرب نباید به دام اعطای نقش به اسلام‌گرایان در فرآیند سیاسی بیافتد. برای نمونه مارتین کرایمر، اندیشمندانی را که معتقدند اسلام اصلاح‌پذیر است و امکان دستیابی به همزیستی بین اسلام و غرب وجود دارد، «پوزش‌خواهان» می‌نامد. او هشدار می‌دهد که دیگر غربیان نیز در یک قرن پیش احساسات مشابهی داشتند، ولی سرخورده شدند. سپس می‌گوید که «مرحله کنونی خیزش دوباره اسلامی، همچون گذشته، تا پایان قرن استحال خواهد شد به شرط آنکه با سیاست غلط جبرانی دولت کارتر در قبال ایران - سیاستی که با نام حقوق بشر عصر آیت‌الله‌ها را افتتاح کرد - برانگیخته شود...»^{۱۷}

برعکس آن، «جهان‌سومی‌های نو» معتقدند که «غرب در مقابله با پدیده اسلام‌گرایی، از یک سو باید سیاست‌هایی را اتخاذ کند که نسبت به نیازهای اقتصادهای جهان سوم حساسیت بیشتری دارند و از سوی دیگر، باید به اسلام اجازه داده شود از زیرزمین بیرون آید و ادامه حیات را در سیاست متکی به انتخاب کردن بیاموزد.»^{۱۸} آنان همچنین بر این باورند که مهار کامل هزینه در بر خواهد داشت و شاید خطرناک هم باشد، زیرا همان‌گونه که رایین رایت گفته است: «به چالش گرفتن یک ایدئولوژی که نظام اقتصادی شکست خورده‌ای از آن حمایت می‌کند، یک سوی قضیه و سوی دیگر آن، شریر جلوه دادن دین و فرهنگی با قدمت صدها ساله است...»^{۱۹} رهبران اسلام‌گرا، مانند راشد الغنوشی (به‌رغم دیدگاه‌های او درباره برخورد تمدن‌ها بین مومنان و کافران) نیز به نوبه خود به وجوه اشتراک بین غرب و اسلام اشاره کرده‌اند. برای مثال، الغنوشی در سخنرانی خود در دانشگاه وست مینستر در ۶ اکتبر ۱۹۹۲ ابراز امیدواری کرده بود که غربیان با شناخت بهتری از اسلام بتوانند دریابند که «ما دارای مخرج مشترک‌های فراوانی هستیم که می‌توان بر اساس آنها همکاری ثمربخشی را پایه‌ریزی کرد...»^{۲۰}

دیدگاه رسمی امریکا در این زمینه آن است که همه جنبشهای اسلام گرا به طور ذاتی و درمان ناپذیر ضد غربی نیستند. از این رو در جریان بحثهای کنگره درباره به اصطلاح اصول گرایی اسلامی در پی حوادث الجزایر در ۱۹۹۲، رابرت گیتس مدیر سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا (سیا) گفت: «هنوز آمادگی تایید این نکته را ندارم که اصول گرایی اسلامی، ماهیت ضد غربی و ضد دموکراتیک دارد. برخی از عناصر اصول گرا در منطقه - که در قدرت نیستند - لزوماً این گونه نیستند، و فکر می کنم که آن نیز رو به تکامل است...»^{۲۱}

ادوارد جرجیان، دستیار وزیر امور خارجه خاور میانه و جنوب آسیا، در سخنرانی مشهور خود در مرکز بین المللی مریدیان در ژوئن ۱۹۹۲ گفت: «اگر قرار باشد امشب اندیشه ای را برای شما بازگو کنم این است که دولت ایالات متحده به اسلام به دیده «ایسم» بعدی رویاروی غرب یا تهدید کننده صلح جهانی نمی نگرد. این پاسخی ساده اندیشانه به واقعیتی پیچیده است. جنگ سرد جای خود را به رقابت جدید بین اسلام و غرب نداده است.»^{۲۲}

پدیده اسلام گرایی: یکپارچه یا پراکنده؟

در مورد ویژگی و هدفهای اصلی جنبشهای اسلام گرا، از جمله اینکه آیا پدیده اسلام گرایی یکپارچه یا پراکنده است عقاید غربی متفاوت است. این موضوع برای چشم انداز آتی روابط بین اسلام و غرب از اهمیت بسزایی برخوردار است. آثار جدی سیاسی آن برای غرب نیز محسوس است و بدین ترتیب ذکر عقاید گوناگون درباره این موضوع اهمیت دارد. اما اینجا خط تقسیم بین دو گروه اصلی تحلیل گران شفافیت کمتری دارد. حتی با وجود این، به نظر می رسد که «جهان سومی های نو» تمایل بیشتری به مشاهده اختلافات در میان گروههای متعدد اسلام گرا دارند و دیدگاه یکپارچه جنبش را تایید نمی کنند. برعکس، «نوشرق شناسان» این تفاوتها را بی اهمیت تلقی می کنند.

بیشتر اندیشمندان وجود گرایشهای مختلف را در جنبشهای اسلامی می پذیرند، برای نمونه، تفاوتهایی بین اسلام «سنت گرا» و «انقلابی» یا آنچه جیمز بیل اسلام «مستقر» در برابر «مردمی» نامیده است قایل شده اند.^{۲۳} دیگر تحلیل گران بر اساس تاکتیکها برای کسب

قدرت، گروههای مختلف اسلامی را طبقه بندی کرده اند و آنها را بین به اصطلاح تدریجی گرایان - از جمله کسانی که مایلند برای دستیابی به اصلاحات از روند انتخاباتی بهره گیرند - و طرفداران اقدام سریع و در صورت لزوم خشونت آمیز برای سرنگونی دولتهای موجود و استقرار حکومتهای اسلامی تقسیم می کنند.^{۲۴} اما تقسیم بندی دیگری بین آن دسته از گروههای اسلامی که معتقدند اسلام را می توان با افزودن برخی افکار و اندیشه های خارجی، از جمله آنهایی که از غرب به عاریه گرفته می شوند، و آنانی که باور دارند اسلام همه پاسخها را فراهم می آورد وجود دارد. اکثر اندیشمندان همچنین آگاهی دارند که جنبشهای مختلف اسلامی در زمینه بازتاباندن شرایط خاص کشورهای خود و خصوصیات تاریخی و فرهنگی با یکدیگر تفاوت دارند. افزون بر آن، آنان معتقدند که حتی در یک کشور گروههای اسلامی گوناگونی وجود دارند، و حتی ممکن است یک جنبش واحد به دو یا چند جناح تقسیم شود که در مورد بعضی نکات آموزه (دکترین) یا راهکار با یکدیگر اختلاف عقیده داشته باشند.

اندیشمندانی که جنبش اسلامی را یکپارچه تلقی می کنند، به رغم شناخت این متغیرها، عقیده دارند که همه جنبشها، به استثنای اسلام به اصطلاح «سنت گرا» یا «مستقر»، دارای دستور کار پویایی است و می خواهد منش دولتهای موجود مسلمان را تغییر دهد و هدفهایی را دنبال کند که در نهایت ضدمنافع غرب است. این اندیشمندان خاطرنشان می سازند که همه این جنبشها خواهان برپایی حکومتهای اسلامی، تضمین حکومت مطلقه شریعت و نابودی نفوذ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی غرب در جهان اسلام هستند. طبق این دیدگاه، تنها تفاوت میان جنبشهای اسلامی به زمان بندی و روش شناسی مربوط است؛ یعنی، تغییر فوری و خشونت بار باشد یا تدریجی و مسالمت آمیز. بدین ترتیب آنان نتیجه می گیرند که واقعیت تفاوت بین گروههای اسلامی بر سر مسایلی خاص نمی تواند باعث آرامش خاطر غرب شود. افزون بر آن، اندیشمندانی که به سمت دیدگاه یکپارچه تر پدیده اسلام گرایی تمایل دارند به شبکه روبه رشد تماس و ارتباطات در میان این گروهها اشاره می کنند. با وجودی که همه اندیشمندان از این نظریه طرفداری نمی کنند که «اسلامینترن» جانشین «کمینترن» سالهای جنگ سرد شده است، ولی به این باور گرایش دارند که ارتباط میان گروههای

اسلامی و اشتراک در هدفهای نهایی آنها بسیار گسترده تر از آن است که اندیشمندان طرفدار دیدگاه پراکندگی پدیده اسلام گرایی باور دارند.

از زمان فروپاشی اتحاد شوروی، گرایش به سوی دیدگاه یکپارچه بودن جنبش اسلامی تقویت شده است. بخشی از علت آنست که وقتی اتحاد شوروی قدرت داشت، بسیاری از غربیان به اسلام، به ویژه اسلام «سنت گرا» یا «مستقر»، به عنوان متحد بالقوه در برابر کمونیسم می نگریستند. گاه غرب حتی با گروههای اسلامی غیرسنت گرا برای مبارزه با کمونیست ها همکاری می کرد، مانند مورد افغانستان پس از تهاجم شوروی در ۱۹۷۹. با پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی، غرب نه تنها دیگر به اسلام به عنوان متحد بالقوه نیاز ندارد بلکه به نحو فزاینده ای به اسلام به عنوان رقیب ایدئولوژیک و مانعی بر سر راه پیروزی جهانی لیبرالیسم غربی می نگرد. بدین ترتیب، برخلاف گذشته که برخی از اندیشمندان از راهکار دوشاخه غربی برای مبارزه با تندروهای اسلامی و در همان حال، تلاش برای ایجاد انگیزه مشترک با مسلمانان سنت گرا طرفداری می کردند، اینک بسیاری از فرهیختگان از سیاست مشترک روسی - غربی برای مهار اسلام سخن می رانند. حتی پیش از فروپاشی کامل اتحاد شوروی، والترمک دوگال، مورخ برنده جایزه پولیتزر، به روسیه به عنوان «مرزدار قلمرو مسیحیت در برابر دشمن مشترک آن» می نگریست: «اگر امپراتوری روسی در آسیای میانه با خطر فروپاشی روبه رو شود وقوع یک جنگ مذهبی تمام عیار با سلاحهای هسته ای، شیمیایی و بیولوژیکی ناممکن نیست.»^{۲۵} ویلیام لیند، مفسر دیگر امریکایی، پیشنهاد کرده است: «نقش روسیه به عنوان بخشی از غرب با توجه به احیای احتمالی اسلام از اهمیت بسزایی برخوردار است... اتحاد شوروی جناح راست حیاتی غرب را از دریای سیاه تا ولادیوستوک در اختیار دارد.»^{۲۶} دیدگاه رسمی امریکا، که ادوارد جرجیان به بهترین نحو آن را توصیف کرده است، جنبشهای اسلامی را پدیده ای پراکنده قلمداد می کند. او در سخنرانی ۱۹۹۲ خود گفت: «ما در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا گروهها یا جنبشهایی را مشاهده می کنیم که می خواهند جوامع خود را مطابق آرمانهای اسلامی اصلاح کنند. در نحوه ابراز این آرمانها، تنوع چشمگیری وجود دارد. ما در ورای این جنبشها شاهد تلاش یکپارچه یا هماهنگ شده

بین المللی نیستیم...»^{۲۷} این دیدگاه پس از تغییر دولت امریکا در ژانویه ۱۹۹۳ نیز پابرجا باقی ماند.

ارزیابی نظریات اصلی درباره پدیده اسلام گرایی

در مورد نظریه نو شرق شناسان برخورد تمدنها - نظریه ای که پیدایش جنبشهای اسلامی را در نتیجه خصوصیات ذاتی اسلام تلقی می کند - باید اعتراف کرد که شادابی سیاسی گذشته و حال اسلام مدیون دو واقعیت بوده است: اینکه دارای هر دو بعد دنیوی و معنوی است، و اینکه قلمروهای حیات عمومی و خصوصی آشکارا مرزبندی نشده اند. ولی این هم حقیقت دارد که در عمل، در سرزمینهای اسلامی، از لحاظ تاریخی، همواره مرزبندی و جدایی آشکاری بین قلمرو دولت و سیاست و دین وجود داشته است.^{۲۸} این نیز یک واقعیت تاریخی است که - گرچه نظامهای حقوقی جوامع اسلامی بر اساس شریعت قرار دارند و اگر چه اصول اسلامی تعیین کننده قوانین اخلاقی جامعه به شمار می روند - در عمل و نه در تئوری، دین تابع سیاست بوده است. به واقع، اندیشمندان اسلامی در مورد این نکته صراحت دارند که برای حفظ نظم و جلوگیری از هرج و مرج، یک حاکم ناعادل و غیراسلامی بهتر از هیچ است. حتی آیت ا... خمینی، که بعدها نظریه مغایرت نهاد سلطنت را با اسلام گسترش داد، ابتدا مخالفتی با آن نداشت به شرط آنکه پادشاه طبق اصول اسلامی سلطنت کند.^{۲۹} علاوه بر آن، محبوبیت اندیشه های مشروطه خواهی در سراسر جهان اسلام در صد سال گذشته - از جمله در میان برخی محافل روحانی مانند مورد ایران در جریان انقلاب مشروطه ۱۲۰۵-۱۹۰۵، این نظریه را که پدیده اسلام گرایی پیامد ناگزیر ترکیب دین و سیاست و قلمروهای معنوی و دنیوی در اسلام است، زیر سؤال برده است. برعکس، این دیدگاه که تازه ترین موج خیزش دوباره اسلامی از شکست حکومت های سکولار طی هفتاد سال گذشته در برقراری عدالت اجتماعی و اقتصادی و تضمین مشارکت عمومی منتج شده است، پرمعنا می شود و داده های موجود نیز از آن حمایت می کند.

برای نمونه، شکاف فزاینده بین قشرهای غرب گرا و سنت گرای جوامع مسلمان -

همراه با دوگانگی فرهنگی ناشی از آن در بسیاری از کشورهای مسلمان - بسیار اهمیت داشته است. طی پنجاه سال گذشته در جهان اسلام، لازمه پیشرفت اجتماعی و اقتصادی اغلب غرب گرایی بوده است، در نتیجه از تحرک قشرهای سنت گرای جمعیت به سمت بالا جلوگیری شده است. از این رو، در سراسر جهان اسلام ارتباطی بین جلوگیری از تحرک به سمت بالا با غرب گرایی، سرخوردگی آرزوهای عمومی پس از آن، و خیزش محبوبیت نظریات و جنبشهای اسلامی وجود داشته است. این عامل همچنین قطبی شدن جوامع مسلمان را در امتداد خطوط سنت گرایان در برابر نوگرایان تشدید کرده و اسلام را به تکیه گاه ایدئولوژیکی سنت گرایان بدل ساخته است. جالب آنکه، در ایران - جایی که اسلام از پانزده سال پیش قدرت را به دست گرفته - روندی معکوس در جریان است. آنجا، دانش آموختگان و دانشجویان جوان دانشگاههای سکولار شکایت می کنند که فارغ التحصیلان حوزه های دینی بر حسب دسترسی به مشاغل از امتیازهای غیر منصفانه ای برخوردارند. این وضعیت، به نوبه خود بر احساسات ضد اسلامی دامن می زند.

باید اعتراف کرد که برخی از خصوصیات اسلام روند مسلکی شدن^(۱) را آسانتر می کند، ولی آنها به هیچ وجه توانایی سیاسی آن را توضیح نمی دهند. این ویژگیها پیش از این وجود داشته است، ولی تا دیر زمانی اسلام یک نیروی با اهمیت سیاسی در جوامع اسلامی به شمار نمی رفت. یکی دیگر از عوامل ظهور پدیده اسلام گرایی، تلاش دولتهای عرب برای سرکوب حزبهای سیاسی سکولار و به طور همزمان، روند دستکاری در اسلام به منظور مبارزه با نیروهای سیاسی سکولار، با این اعتقاد بوده است که اسلام نیرویی آرام کننده و محافظه کار است.^{۳۰}

بنابراین ممکن است نتیجه گرفته شود که دلایل خوبی برای این اعتقاد وجود دارد که علل واقعی ظهور جنبشهای اسلام گرا بیش از آنچه که اندیشمندان غربی باور دارند، زمینی هستند. این دیدگاه که پدیده اسلام گرایی پیامد گریزناپذیر خصوصیات ذاتی اسلام است، تنها می تواند به قطبی شدن جوامع عرب و مسلمان و آغاز مبارزه سکولار در برابر مسلمان، و

1. Ideologization

قرار گرفتن جهان اسلام در برابر غرب، بیانجامد. نابودی پدیده اسلام گرایی یا تضعیف آن مسئله تندروری در بسیاری از کشورهای مسلمان، از الجزایر گرفته تا پاکستان را از بین نمی برد. همین تندروری - در هر دو الگوی سکولار و اسلامی آن - است که علت اصلی بی ثباتی و منبع اصلی خطر برای منافع غرب به شمار می رود. به واقع، تا زمانی که علل ریشه ای تندروری در جهان عرب و مسلمان شناخته نشده اند، پس از نابودی اسلام گرایی هم دیگر ایدئولوژیها به ابزاری برای بیان گرایشهای افراطی تبدیل خواهند شد. همین اتفاق به درستی برای اسلام گرایان افتاده است که پس از شکست ملی گرایان و چپ گرایان جهان عرب توانستند پایگاههای آنها را به دلیل استفاده دولتهای عرب از اسلام به عنوان متعادل کننده ایدئولوژیکی اشغال کنند.

در زمینه علل ریشه ای بعد ضد غربی دیدگاههای اسلام گرایان، بار دیگر تحلیل گرانی به واقعیت نزدیکترند که آن را به عنوان نتیجه اقدامات خاص غرب در قبال کشورهای عرب و اسلامی و نه نبرد تمدنها می بینند. به هر حال، بعد تمدنی مسئله ارتباط تنگاتنگ با مناقشه بین مسیحیت و اسلام ندارد. برعکس، این مناقشه بین تمدنی کاملاً مادی گرا و سکولار و تمدنی است که به معنویت فضای مانور می دهد. به واقع، بسیاری از مردم در جهان غرب مسیحی از سکولاریسم در جوامع خود شاد نیستند. از این رو، همان گونه که گیتس گفته است: «نبرد تمدنها در واقع بین نیروهای مومن و سکولار است که مرزهای دینی را درمی نوردد».^{۳۱}

افزون بر آن، نگرانی از نفوذ فرهنگی غرب یا ترسهای مربوط به از دست دادن هویت و اعتبار فرهنگی به اسلام گرایان یا اعراب محدود نبوده و نیست.^{۳۲} برعکس، عناصر سکولار در جهان عرب و دیگر کشورهای مسلمان همواره از تقلید کور از فرهنگهای خارجی گله و شکایت داشته اند. نگرانی از نفوذ خارجی در فرهنگ بومی نیز به جهان سوم محدود نشده است. برای نمونه، فرانسویان از ورود بی اجازه واژگان انگلیسی به زبانشان نگرانند و به رستورانهای مک دونالد یا پارکهای اورودیسنی به عنوان عوامل تضعیف اعتبار فرهنگی یا ورود امریکانیسم می نگرند، ولی این نگرانیها تفاوت فراوانی با برخورد تمدنها دارند، مگر آنکه به سنخیت

فرهنگی جهان یا به اصطلاح جهانی شدن فرهنگ غربی به عنوان یکی از منافع حیاتی غرب نگریده شود.

مناقشه تمدنی، تا حدی که ورای تنش بین معنویت و سکولاریسم مطلق وجود دارد، مناقشه ای بین تمدن فقیران و از قدرت به دور افتادگان و تمدن ثروتمندان و مقتدران است. این مناقشه بین زورمندان و بی زورها، بین آنانی که سرنوشت جهان را رقم می زنند و آنانی است که تحت کنترل قرار دارند، اما هیچ چیز کاملاً اسلامی یا جدیدی در این مناقشه به چشم نمی خورد. جنبشهای ضداستعماری، تلاشهای کشورهای جهان سوم برای استقلال اقتصادی، بحث شمال - جنوب و تلاشهای جهان سوم برای اصلاح نظامهای بین المللی اقتصادی و سیاسی در دهه ۱۹۷۰، همگی جنبه های گوناگون این شکل ویژه از مناقشه تمدنی بوده اند که صرف نظر از سرنوشت جنبشهای اسلامی تا مدت ها ادامه خواهد یافت.

تا جایی که مسئله به ناسازگاری ذاتی اسلام با دموکراسی به همراه خصومت اسلام گرایان در قبال غرب به دلیل ماهیت غیردموکراتیک آنان - اگر دموکراسی معادل سکولاریسم مطلق تلقی گردد - مربوط شود، ستیزی بین اسلام و دموکراسی وجود دارد. به هر حال، اگر دموکراسی را به عنوان یک نظام حکومتی بر اساس مشارکت عمومی و رضایت اکثریت و حفاظت از حقوق بنیادی اقلیت در قوانین مدنی جامعه به طور کلی، تعریف کنیم، پس جنبه های فراوانی در اسلام وجود دارند که با دموکراسی همسویی دارند یا می توان آنها را با آن همسو کرد. افزون بر آن، آن دسته از تحلیل گرانی که معتقدند اسلام به طور ذاتی با دموکراسی ناسازگار است، همچنین اعتقاد دارند که اسلام تغییرناپذیر است. اما، وجود اندیشه های حقوقی فراوان و متنوع در مکتبهای فکری اسلامی و همچنین جایگاه پراهمیت اجتهاد در سنت اسلامی، به ویژه در مذهب شیعه، فرصت نامحدودی را برای تعبیر و تعریف از اصول اسلامی به منظور سازگاری آنها با اوضاع جدید ایجاد می کند. این امر همچنین می تواند به روندی منجر شود که می توان آن را اصلاحات اسلامی نامید. تجربه ایران، که در آن اسلام گرایان قدرت را به دست گرفته اند، نشان می دهد چگونه این روند تغییر در جریان است. این روند وقتی در ایران به حرکت درآمد که رهبران اسلامی ایران محدودیتهای قوانین

اسلامی را در اداره جامعه ای امروزی و واقعیتهای تاریخی و فرهنگی ایران، و از این رو لزوم اجتهاد خلاق، را تشخیص دادند.^{۳۳} تشریح مفصل چگونگی آشکارشدن این روند در ایران در این مقال نمی گنجد، ولی می توان گفت که در بسیاری موارد، ضرورتهای حکومت و الزامات کشور بر ملاحظات مذهبی اولویت داشته اند. به واقع، در نتیجه یک رشته از اصلاحات مترقیانه در ایران، روند نوپا و کندی به سوی جدایی دین از سیاست شروع شده است.^{۳۴} نقل قولهایی از مقاله رابین رایت در لوس آنجلس تایمز جنبه های این روند را نشان می دهد:

«... قانون جدید طلاق ایران در برگیرنده سوابق ضمنی چندی است که روحیه جدید اصلاح برخی از مسایل مشابه - مانند روابط بین دین و کلیسا - را که در رفورماسیون قرن ۱۶ مسیحیت از اهمیت ویژه ای برخوردار بودند تقویت می کند. مهمترین سابقه، شکل گیری این شناخت است که دولت بر اسلام برتر است، زیرا روند طلاق باید از طریق دولت، و طبق قوانین مدنی برگرفته از قوانین اروپایی و نه شریعت، صورت گیرد. قانون جدید همچنین به جدایی اختیارات بین مسجد و دولت اشاره دارد... به واقع، چون ۱۴ سال است که اسلام بر ایران حکومت می کند، آگاهی از مسایل و انتخابها اغلب در تهران پیشرفته تر است. و برخی از بی باکانه ترین چالشها برای سنتهای اسلامی از ناحیه ایرانیانی چون عبدالکریم سروش صورت می گیرد... که برخی به او به دیده نسخه مسلمان مارتین لوتر می نگرند...»^{۳۵}

هدفهای گروههای اسلام گرا : نقاط برخورد با غرب

برای ارزیابی آثار بالقوه پیدایش جنبشهای اسلامی، تشخیص هدفهای آنها و چگونگی و زمینه های برخورد آنها با منافع غربی از اهمیت برخوردار است. همه گروههای اسلام گرا خواستار جوامع و حکومتهای اسلامی بر اساس قوانین و اخلاقیات اسلامی هستند که در آن، مشروعیت تنها از اسلام نشأت می گیرد. به هر حال، آنها از لحاظ خصوصیات یک کشور اسلامی، چگونگی اداره آن و اینکه چه کسی آن را اداره کند، و به چه وسیله ای باید آن را مستقر کرد، اختلاف دارند.

دموکراسی

طبق دیدگاه تقریباً همه اندیشمندان و تحلیل گران غربی، تضاد اصلی بین فریافت جامعه و حکومت بر اساس قوانین و حاکمیت اسلامی و ارزشهای سکولار و لیبرال دموکرات جهان غرب است. افزون بر آن، همه اندیشه‌های آمیزش دین و سیاست و حکومت و اعطا یا سلب امتیازها بر اساس دین با فلسفه سکولار غربی مغایر است. از این رو، بسیاری از مفسران غربی تضاد اصلی را بین هدف اسلام گرایان برای ایجاد جوامع و دولتهای تحت حاکمیت قوانین و اخلاقیات اسلامی، و هدف غرب برای گسترش دموکراسی و حقوق بشر می‌دانند. همان گونه که دانیل پاپیس گفته است: «امریکایی‌ها به دشواری می‌توانند از حکومتی پشتیبانی کنند که مصرف کنندگان مشروبات الکلی را شلاق می‌زند، دستهای دزدان را قطع و زناکاران را سنگسار می‌کند...»^{۳۶} اکثر اروپاییان نیز احساس پس زنی مشابهی دارند. به واقع دیدگاههای غربی در مورد مسئله سازگاری اسلام با دموکراسی به شدت متفاوت است. اینجا نیز یک گروه - نو شرق شناسان - معتقدند که اسلام به طور ذاتی با دموکراسی در تضاد است. برای نمونه، ایموس پرلموتر می‌گوید: «اینجا، جهالت و افکار واهی بسیار زیادی وجود دارد. مسئله‌ای که مطرح است دموکراسی نیست، بلکه ماهیت واقعی اسلام است. آیا اسلام، اصول گرا یا غیر آن، با دموکراسی لیبرال و حقوق بشر به شیوه غربی و منتخب سر سازگاری دارد؟ پاسخ یک «نه» قاطع است.»^{۳۷} دیگران - به ویژه «نوجهان سومی‌ها» - بر این باورند که می‌توان نسخه اسلامی دموکراسی را ارایه کرد.^{۳۸} اظهارات ضد و نقیض رهبران مختلف اسلام گرا نیز در باره این موضوع بر پیچیدگی بحث افزوده است.

مسئله پنهان در این بحث تعریف «دموکراسی» و مفهوم آنست. آن دسته از تحلیل گران غربی که ناسازگاری ذاتی بین اسلام و دموکراسی را مشاهده می‌کنند مایلند دموکراسی را به عنوان یک نظام حکومتی سکولار، با جدایی کامل دین و سیاست که در آن، اراده عمومی منبع مشروعیت قانونی و سیاسی است، و حکومت رشته‌ای از حقوق فردی ناشی از اصل «قانون طبیعت» را تضمین کرده است تعریف کنند.

اگر چنین تعریفی را بپذیریم، دموکراسی به واقع با اسلام ناسازگار است، چون بر طبق

آن، دست کم در تئوری، بین دین و سیاست جدایی نیست، حاکمیت به خداوند تعلق دارد و قرآن و شریعت تنها منابع قانون به شمار می‌روند. به واقع، شماری از رهبران اسلام‌گرا آشکارا بیان کرده‌اند که دموکراسی مترادف کفر است و از این رو دشمن اسلام است. این دیدگاه را علی بلحاج، یکی از رهبران جبهه نجات اسلامی الجزایر، بیان کرده است.

دیگر رهبران اسلام‌گرا کوشیده‌اند با این فرض که قرآن و اراده عمومی هر دو، منابع مشروعیت قانونی و سیاسی به شمار می‌روند، بین دموکراسی سکولار و اسلام‌پل بزنند. یکی از آنان، حسن الترابی رهبر اسلام‌گرایان سودان است.^{۳۹} دیگر اندیشمندان غربی که نسخه اسلامی دموکراسی را ممکن می‌دانند، دموکراسی را با سکولاریسم به شیوه غربی برابر نمی‌دانند. برعکس، آنان بر جنبه مشارکتی و مشورتی دموکراسی تاکید می‌کنند. همچنین، آنان به وجود اصل «شورا» در اسلام، گرایش فزاینده در میان جنبشهای اسلامی به سمت مشارکت در روند سیاسی، انتخابات پارلمانی، و استفاده از صندوقهای رای به جای خشونت برای کسب قدرت اشاره می‌کنند.

آنان همچنین اصول اسلامی اجتهاد و اجماع را برمی‌شمارند. به باور این گروه، این دو اصل تعریف قوانین اسلامی را به منظور سازگار کردن آن با شرایط جدید و مشارکت مردم در روند سیاسی مجاز می‌شمارد.^{۴۰} به واقع، بیشتر رهبران اسلامی اهمیت اراده عمومی را در ساختار حکومت اسلامی، البته به طور محدود، و تا جایی می‌پذیرند که جایگزین حاکمیت و برتری خداوند در قوانین اسلامی نشود.^{۴۱} یکی دیگر از رهیافتهایی که اسلام‌گرایان برای نشان دادن ماهیت ذاتاً دموکراتیک اسلام مورد استفاده قرار می‌دهند، «بیعت» است. اگر مردم از حاکم ناراضی شوند می‌توانند بیعت خود را پس بگیرند. در دوران معاصر، کاربرد این اصل به منزله تغییر دادن حکومتی نامحبوب است.^{۴۲}

از این رو برخورد بین غرب و اسلام‌گرایان در زمینه روند سیاسی تضمین‌کننده مشارکت و رایزنی مردمی نیست، بلکه بر سر منابع قانون و اخلاقیات است. از دیدگاه اسلام‌گرایان، قوانین و اصول اخلاقی الهی، ابدی، و از این رو، تغییرناپذیرند. از نظر سکولاریستهای غربی، فرد و جامعه منبع قانون به شمار می‌روند. پس، اگر قرار باشد جهان

غرب کاربردجهانی الگوی سیاسی سکولار خود را از جمله منافع حیاتی خود تلقی کند، هدف اسلام گرایان از استقرار سیاست و جامعه اسلامی تهدیدی برای منافع غربی به شمار خواهد رفت. براساس این استدلال، آن تحلیل گران غربی که از تئوری ناسازگاری ذاتی اسلام و دموکراسی حمایت می کنند، تلاشهای اسلام گرایانی را که می کوشند از طریق ابزار قانونی به قدرت برسند بسیار خطرناکتر از شبه نظامیانی می دانند که به اقدامات خشونت بارتر متوسل می شوند. علت آنست که با کسب قدرت از راههای صلح آمیز دشوارتر مخالف است. از این رو، لسلی گلب، مفسر نیویورک تایمز، در مقاله ای با عنوان «دام انتخابات آزاد» می گوید: «امروز در اغلب کشورهای اسلامی، انتخابات آزاد سبب پیروزی اصول گرایان و اعتباربخشیدن به یزدان سالاری خواهد شد... اصول گرایان در چندین کشور عرب برای انجام انتخابات آزاد فشار می آورند... ولی هدف واقعی آنان برای پیشبرد دموکراسی زیر سؤال قرار دارد... اسلام خطی بین دین و سیاست نمی کشد. یک کشور به طور کامل اسلامی، به غیردموکراتیکی رژیم کنونی سعودی - حتی با مشارکت فراگیرتر سیاسی - بازهم کمتر آزاد خواهد بود.»^{۴۳}

ثبات حکومتهای کنونی عرب

غرب از همه جنبه های سیاستهای دولتهای کنونی عرب راضی نیست، اما با آنها روابط امنیتی، اقتصادی و سیاسی نزدیک یا قابل تحملی برقرار کرده است. بنابراین، غرب از احتمال جایگزینی این حکومتها با عناصری که به این روابط پذیرفتنی پایان می دهند یا، بدتر از آن، موضع خصمانه ای در قبال غرب پیش می گیرند، نگران است، ولی بیشتر گروههای اسلام گرا حکومتهای کنونی عرب را نامشروع، فاسد، نامحبوب و غیراسلامی تلقی می کنند... اغلب رهبران اسلام گرا پیوندی را بین گذشته استعماری جهان اسلام و ویژگی نظامهای کنونی عرب می بینند. از این رو غنوشی معتقد است که، پس از جنبشهای ضداستعماری استقلال طلب، غرب از جهان اسلام خارج شده است:

« تنها از لحاظ تاکتیکی ، عواملی را بر جا نهاده که از طریق آنان به کنترل بخش بزرگی از جهان اسلام ادامه می دهد؛ عواملی که نماینده نخبگان غرب گرا هستند و از دین و منافع توده هایی بریده اند که بر آنان حکومت می کنند. صرف نظر از ادعای نخبگان به لیبرال یا سوسیالیست بودن، همگی آنان فاقد مشروعیت مردمی هستند. تنها مشروعیت آنان از سرکوب مردم و وفاداری به غرب ناشی شده است.»^{۴۴}

این دیدگاهها در میان توده های محروم جهان عرب طنین می اندازد، همچون گفته های یک دستفروش کم سواد طنجه ای که چنین است:

« حالا فاسی ها مانند مسیحیان حکومت می کنند. آنان ویلا، خودرو و مستخدم دارند، ولی ما که برای لقمه ای نان زحمت می کشیم از زمان استقلال چیزی به دست نیاورده ایم. فاسی ها و دیگر مغربیهای ثروتمند دین خود را فراموش کرده اند. آنان همانند مسیحیان شده اند، گاه در میان خود به زبان فرانسه حرف می زنند، فرزندان خود را به مدارس فرانسوی می فرستند، با زنان فرانسوی ازدواج می کنند... و حتی امروز نیز مسیحیان کنترل مغرب را در دست دارند.»^{۴۵}

اسلام گرایان مختلف و رهبران آنان در مورد میزان فساد و غیر اسلامی بودن حکومت های کنونی عرب و بنابراین، در مورد اینکه آیا اصلاحات اسلامی که با فعالیت در نظام بتوان به آن دست یافت، گزینه واقع بینانه ایست؟ دیدگاههای متفاوت دارند. به هر حال، ذکر این نکته شایان اهمیت است که رفتار گروههای اسلام گرا در قبال این مسایل، بر حسب نزدیک شدن دولتهای کنونی به آنان تکامل یافته است. برای نمونه، در اواخر دهه ۱۹۵۰، مناقشه بین اخوان المسلمین و رژیم عبدالناصر در مصر که به زندانی شدن قطب انجامید، او را قانع کرد که تلاشها برای انجام تغییر از درون نظامهای سیاسی سرکوب گر موجود مسلمان بی ثمر است...^{۴۶} یک دیپلمات انگلیسی به یاد می آورد که اسلام گرایان معتقدند که بدون برکناری رهبران خود نمی توانند حکومت و جامعه اسلامی داشته باشند چون آنان غرب را به

کشور خوانده اند و برای ادامه قدرت به آنها وابسته اند. علت بی اعتمادی آنان به رهبران خود نیز همین است. چگونه می توانیم به حکام خود اعتماد کنیم وقتی که می دانیم آنان به نمایندگی از غرب عمل می کنند. رهبری ناشایسته آنان به فجایعی مانند جنگ شش روزه در ۱۹۶۷ انجامیده است.^{۴۷} البته، این اسلام گرایان فراموش کرده اند که عبدالناصر نقش مهمی در شروع جنگ بازی کرد و از حمایت غرب برخوردار نبود.

به هر حال، در برخی کشورهای دیگر مانند اردن، که حکومت آن مایل بوده به گروههای اسلامی اجازه شرکت در روند پارلمانی را بدهد، آنان فعالیت در نظام را پذیرفته اند.^{۴۸} اما روابط بین اسلام گرایان و حکومت آسان نبوده است. به تازگی، دولت با دست بردن در قوانین انتخاباتی کوشیده است نقش اسلام گرایان را محدود کند.^{۴۹} در لبنان، حتی اسلام گرایان تندروی شیعه حزب الله نیز مسیر پارلمانی را برگزیده اند، در انتخابات سپتامبر ۱۹۹۲ شرکت کردند و خوش درخشیدند.^{۵۰} جنبش اسلام گرای تونس نیز به طور اساسی برای فعالیت در نظام تلاش کرده ولی دولت چنین فرصتی را از آن دریغ داشته است.^{۵۱}

مهیج ترین مورد در تلاش اسلام گرایان برای کسب قدرت از طریق فعالیت در نظام، جبهه نجات اسلامی الجزایر است، که پس از آنکه معلوم شد اکثریت پارلمانی را در انتخابات ۱۹۹۲ به دست می آورد، مسئولان از آن جلوگیری کردند.^{۵۲} پس از محرومیت از ثمرات پیروزی پارلمانی و در پی سرکوب رهبران و اعضای جبهه نجات از سوی دولت الجزایر، عناصر مبارزتر این جبهه به نحو فزاینده ای به خشونت و اقدامات خرابکاری برای بی ثبات کردن دولت حاکم متوسل شدند.^{۵۳} پس می توان به درستی فرض کرد که پیوندهایی بین رویکرد دولتهای حاکم به سوی جنبشهای اسلام گرا و گرایش آنها به دستیابی به هدفهای خود از طریق فعالیت در نظام یا توسل به خشونت وجود دارد.

ترس غرب از جنبشهای اسلام گرا بیشتر از گرایش اینها برای به چالش کشیدن رژیمهای غرب گرا و از این رو تغییر معادلات منطقه ای و جهانی قدرت موجود ناشی می شود، نه از آرمان آنها به اجرای قوانین اخلاقی و کیفری اسلامی. بدون شک و همان گونه که پیشتر اشاره شد، افکار عمومی غرب به شدت مجازاتهایی بدنی اسلامی را رد می کند. بیشتر غربی ها همچنین

مایلند که شاهد به کارگیری اصول دموکراتیک در آن کشورها باشند، اما دولتهای غربی که با واقعیت‌های سیاست بین‌المللی روبه‌رو هستند، اغلب از رژیم‌های عرب مانند سودان، نمیری و عربستان سعودی حمایت کرده‌اند که مجازات‌های اسلامی را اعمال می‌کنند. به واقع، همان گونه که یک مفسر امریکایی گفته است: «بزرگترین ریاکاری در بحث پیرامون اسلام سیاسی این واقعیت است که امریکاییان برای تضمین بقای اصول گراترین کشور - عربستان سعودی - جنگیده‌اند و توان نظامی و دیپلماتیک خود را نسبت به آن متعهد کرده‌اند...»^{۵۴} این امر در مورد دیگر کشورهای غربی نیز صدق می‌کند. غرب در گذشته جنبش‌های سکولار ملی‌گرای جهان عرب و مسلمان را که برتری آن را به چالش می‌کشیدند در هم می‌کوبید. نمونه بارز آن کودتای انگلو - امریکایی بر ضد دولت ملی‌گرای محمد مصدق در ایران در ۱۹۵۳ و تهاجم انگلو - فرانسوی به مصر در ۱۹۵۶ پس از ملی‌شدن آبراه سوئز است. خلاصه کلام، عامل تعیین‌کننده در تعریف ماهیت تهدید منافع غرب و در تصمیم‌گیری واکنش غرب، بعد سکولار یا دینی جنبش‌های سیاسی در جهان عرب و مسلمان نبود، بلکه گرایش آنها برای به چالش کشیدن نظام‌های موجود منطقه‌ای و بین‌المللی، بر اساس برتری غرب، بوده است.

مسئله مناقشه عرب - اسرائیلی

بیش از چهل سال است که پویایی مناقشه عرب - اسرائیلی و پیامدهای آن بر سیاست و ثبات منطقه‌ای به دل مشغولی غرب به طور کلی و ایالات متحده به طور خاص تبدیل شده است. در دوران جنگ سرد، مناقشه عرب - اسرائیلی، پس از میدان اصلی رویارویی شرق - غرب در اروپای مرکزی، از بیشترین توان برای مبدل شدن به رویارویی ابرقدرتها برخوردار بود. برای غرب، و به ویژه امریکا، معضل اصلی ناشی از مناقشه عرب - اسرائیلی همواره آن بوده که چگونه می‌تواند تعهد به بقا و امنیت کشور اسرائیل را با حفظ روابط دوستانه با حکومت‌های عرب، به ویژه کشورهای نفت خیز خلیج فارس آشتی دهد. در جریان جنگ سرد، امریکا و غرب همچنین نگران بودند که اتحاد شوروی به منظور گسترش نفوذ خود در دنیای عرب به این مناقشه دامن بزند.

پیوندی که در افکار عرب بین نفت و مناقشه عرب - اسرائیلی و بین این مناقشه و ویژگی رژیمهای عرب وجود دارد، از لحاظ تاریخی گزینه ها و سیاستهای غرب را پیچیده کرده است. اختلاف افکار عمومی عرب بر سر نحوه استفاده از ثروت نفتی در برابر غرب یعنی ابزاری برای وارد کردن فشار یا وسیله ای برای همکاری بوده است.^{۵۵} مدتهاست که در افکار تندروانه عرب، حکومتهای فاسد عرب مسئول شکست اعراب در حراست از سرزمین و حقوق خود بوده اند و لذا اعراب هرگز نمی توانند در برابر اسرائیل بایستند، مگر آنکه ویژگی حکومتهای خود را تغییر دهند. این دیدگاه بخش مهم و جدایی ناپذیر ایدئولوژی حزبهای چپ گرای گوناگون عرب؛ مانند، بعث، و دیگر گروههای ملی گرای عرب بوده است. همین جنبه فلسفه این گروهها یکی از دلایل اصلی نگرانی غرب از رشد تندروی اعراب سکولار در دهه های ۱۹۶۰، ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بوده است. به هر حال، در دهه ۱۹۸۰، نگرانی غرب از ظهور رادیکالیسم اسلامی دلمشغولی آن را نسبت به رادیکالیسم سکولار تحت الشعاع قرار داد.

رابطه مثلثی بین نفت، ماهیت رژیمهای عرب و مناقشه عرب - اسرائیلی در جریان بحران ۹۱-۱۹۹۰ خلیج فارس به بهترین وجه آشکار شد. صدام حسین در تبلیغات خود برای جلب حمایت ملت‌های عرب به شعارهای کهنه عرب متوسل شد. یکی از اجزای همیشگی فلسفه چپ گرایان و ملی گرایان رادیکال عرب، دست کم در تئوری، نگرش آنان به کشور اسرائیل به عنوان مولود نامشروعی بوده که در قلب جهان عرب جا داده شده است.^{۵۶} افزون بر آن، اعراب تندرو معتقد بودند که کشور اسرائیل، به شکل کنونی، باید از طریق نبرد مسلحانه یا دیگر وسایل نابود شود. با فروپاشی اتحاد شوروی و شکست نهایی ملی گرایی افراطی عرب در خلیج فارس، چشم اندازهای حل مناقشه عرب - اسرائیلی از طریق مسالمت آمیز روشنتر شده است. به هر حال، گروههای اسلام گرا ردای رد کامل اسرائیل را از اعراب رادیکال سکولار به ارث برده اند.

به گفته شماری از اندیشمندان غربی، ارتباط مستقیمی بین شکست اعراب به دست اسرائیل، بی اعتباری ایدئولوژیهای ملی گرا و چپ گرای عرب، و پیدایش نفوذ اسلام گرایان وجود دارد. به واقع، بسیاری از اندیشمندان عرب و غرب رد احیای اسلام را به این شکل در

شکست ۱۹۶۷ اعراب و خودکامی ناشی از آن در جهان عرب می یابند. آنچه در نتیجه این خودکامی حاصل شد تعریف دوباره ای از ایدئولوژی قدیمی ارتباط بین ویژگی رژیمهای عرب و شکستهای پیاپی اعراب در رویارویی با اسرائیل بود. اسلام گرایان بین حکومت اسلام و عصر طلایی تمدن عرب و قدرت از یک سو و جدایی از اسلام و افول اعراب از سوی، دیگر پیوندی مستقیم می زنند. از این رو، از دیدگاه آنان، حل همه مسایل اعراب از جمله مسئله اسرائیل، به بازگشت به اسلام بستگی دارد. برخلاف رادیکالهای سکولار عرب - که به نظر می رسد اکنون به بی ثمری راهکار رویارویی برای حل مناقشه عرب - اسرائیلی پی برده اند و آماده راه حلی سازش کارانه هستند - بسیاری از اسلام گرایان هنوز هم از پذیرفتن اسرائیل خودداری می کنند. دیدگاه اسلام گرایان در مورد این موضوع روشن می سازد که چرا قدرت گیری فزاینده آنان سبب نگرانی اسرائیل و قدرتهای غربی شده است که بیم دارند اگر اسلام گرایان به قدرت برسند به همه تلاشها برای حل مسالمت آمیز مناقشه عرب - اسرائیلی پایان می دهند و حتی ممکن است که پیشرفتهای گذشته را مانند پیمان صلح مصر - اسرائیل باطل سازند.^{۵۷}

از هنگام ملاقات تاریخی بین یاسر عرفات، رئیس سازمان آزادی بخش فلسطین و اسحاق رابین، نخست وزیر اسرائیل، و اعلام توافق نامه واشنگتن در سپتامبر ۱۹۹۳ برای خودگردانی محدود فلسطینیان در نوار غزه و اریحا - و آغاز مذاکرات برای گسترش خودگردانی به بقیه مناطق کرانه باختری و سپس امضای پیمان صلح بین اسرائیل و اردن - شرط بندیها افزایش یافته است. بنابراین، گرچه مخالفت با روند صلح به اسلام گرایان محدود نمی شود و اگر چه همه اسلام گرایان هم با صلح مخالف نیستند، اما پیروزی یک اسلام گرا می تواند پیامدهای منفی جدی برای ثبات منطقه ای و کشورهای غربی داشته باشد.

این چیستانها جدی هستند و نمی توان آنها را به سادگی رد کرد. به هر حال، در درازمدت یک روش زندگی پایدار و کارآمد بین جهان عرب و اسلامی و غرب را تنها می توان با حکومتهایی برقرار کرد که نماینده دیدگاهها و احساسات اکثریت مردم باشند.

مسئله دستیابی کشورهای اسلامی و یا بعضی از آنها به سلاحهای هسته ای موضوع دیگری است که غرب را نگران می سازد. در واقع انگیزه دستیابی به جنگ افزارهای هسته ای بیشتر از

نگرانیهای امنیتی یا بلندپروازیهایی ملی ناشی می شود تا از ویژگی اسلامی یا سکولاریستی. توصیف تواناییهای هسته ای پاکستان یا تلاشهای عبث گذشته لیبی برای دستیابی به سلاحهای هسته ای به عنوان چشم انداز یک «بمب اسلامی» به همان اندازه توصیف توان هسته ای امریکا به عنوان بمب مسیحی، یا قدرت هسته ای اسرائیل به عنوان بمب یهودی، بیهوده است.^{۶۲} به طور مثال، درمورد پاکستان مناقشه با هند و دستیابی این کشور به توانایی هسته ای محرک اصلی تلاش اسلام آباد برای دستیابی به توانایی هسته ای بوده است. در مورد عراق، بلندپروازیهایی ملی و پان عربیستی صدام حسین تلاش آن برای دستیابی به سلاحهای هسته ای را تشدید کرده است.

زمینه های دیگر مناقشه احتمالی

با وجودی که ارزیابیهای هشداردهنده از ماهیت و میزان تهدید منافع غرب از سوی اسلام گرایان با گزافه گویی همراه بوده است، افزایش قدرت و نفوذ اسلام گرایان مسایلی چند را برای کشورهای غربی - البته به میزانهای گوناگون - پدید می آورد و توان آن را دارد که شماری از منافع راهکاری و اقتصادی غرب را، به ویژه در کوتاه مدت، به چالش گیرد.

افزایش فشارهای مهاجرتی

چون شمار جمعیت مسلمان در برخی کشورهای غربی افزایش یافته است، بالارفتن وجهه ایدئولوژیهای اسلام گرایان و نفوذ سیاسی جنبشهای اسلام گرا می تواند برای آنها پیامدهای منفی داشته باشد. آن دسته از کشورهایی که بیشترین تعداد مسلمانان را در خود جا داده اند - به ویژه اگر تعداد آنها در چند شهر یا منطقه بالا باشد - در برابر پیامدهای مخرب پدیده اسلام گرایی آسیب پذیرترند. کشورهایی چون فرانسه، انگلستان و آلمان - با جمعیتهای فراوان و متمرکز مسلمان - بیش از دیگر کشورها در معرض خطر قرار دارند. به هر حال، کشورهای دیگر نیز در برابر آثار استیلای اسلام گرایانه مصون نیستند. اگر نفوذ ایدئولوژیهای اسلامی در میان جمعیتهای مسلمان کشورهای غربی همچنان افزایش یابد، پیامدهای منفی آن ممکن است بر روابط بین جوامع اثر بگذارد و تنشهای نژادی و فرهنگی شدت گیرد.

هم اکنون، بخشهای مهمی از جمعیت بومی شماری از کشورهای مهم غرب - مانند فرانسه و بریتانیا - نسبت به از دست دادن همگونی قومی و فرهنگی در نتیجه رشد فزاینده جوامع و تعرضات فرهنگی روبه افزایش آنان، همراه با اکراه از ادغام در فرهنگهای حاکم، نگرانند.

به قدرت رسیدن جنبشهای اسلام گرا در شماری از کشورهای مهم مسلمان مانند، الجزایر، مصر و دیگر کشورهای عرب، بی تردید موجی از مهاجرت به غرب را به راه می اندازد، همان گونه که با انقلاب ایران اتفاق افتاد. بیشتر این مهاجران احتمالی، مسلمانان غیر مذهبی، غرب گرا و تحصیل کرده ای هستند که به ادغام در فرهنگ غربی تمایل و اشتیاق دارند. به هر حال، هجوم انبوه مسلمانان - حتی غیر مذهبی - بر مشکلات مربوط به ناسازگاری فرهنگی و تنش فرقه ای می افزاید. افزون بر آن، خطر افزایش شمار به اصطلاح «مهاجران اقتصادی» به سوی غرب نیز وجود دارد که علت آن، اختلال اجتناب ناپذیر اقتصادی ناشی از افزایش کشاکش داخلی به سبب فعالیتهای اسلام گرایان یا به قدرت رسیدن اسلام گرایان است. چنین موج مهاجرتی می تواند برای شماری از کشورهای غربی، به ویژه در زمان بیکاری شدید، مسایل جدی اقتصادی و سیاسی ایجاد کند و بر معضلات اقتصادی بیافزاید.

چارلز مور، نویسنده انگلیسی، از چنین پیش بینی بدبینانه ای حمایت می کند. او می گوید: «بریتانیا به طور اساسی انگلیسی زبان، مسیحی و سفیدپوست است، و اگر کسی بیاندیشد که ممکن است به کشوری اساساً اردو زبان و مسلمان و تیره پوست تبدیل شود، آدم وحشت زده و خشمگین می شود.»^{۶۳} در فرانسه، جنجال بر سر پوشش حجاب اسلامی دختران دانش آموز مسلمان نشانه دیگری از کشمکش احتمالی فرهنگی و مذهبی به شمار می رود.^{۶۴} افزایش نفوذهای اسلام گرایانه در میان مسلمانان کشورهای غربی سبب افزایش گرایش آنان به تعرض فرهنگی و در نتیجه، افزایش خطر قطبی شدن فرهنگی و سیاسی می شود. این قطبی شدن هم اکنون تا حدودی در فرانسه و آلمان اتفاق افتاده است، و حزبهای سیاسی ملی گرای افراطی از نگرانیهای عمومی در مورد این مسایل به سود خود بهره برداری می کنند.

پیامدهای سیاست خارجی

افزایش نفوذ جنبشهای اسلام گرا، در کوتاه مدت، بر منافع اقتصادی و سیاسی و راهکارهای کشورهای غربی اثر منفی می گذارد. قدرت یابی جنبشهای اسلام گرا از راههای گوناگون بر منافع غرب تاثیر گذار است: ۱. با کاهش دسترسی غرب به بازارهای کشورهای مسلمان؛ و ۲. با اثر گذاشتن بر عرضه و قیمت نفت. بسیاری از اسلام گرایان از توسعه اقتصادهایی حمایت می کنند که خود کفتر از حد متوسط با الگوهای ریاضت کشانه تر مصرفی ناشی از آن هستند. افزون بر آن، از دیدگاه اکثر آنان، حضور اقتصادی غرب استقلال سیاسی آنها را خدشه دار می سازد و فرهنگ اسلامی شان را تضعیف - یا به گفته خود آنان، «فاسد» - می کند. نشانه بارز این گرایش، تلاشهای اسلام گرایان در مصر و الجزایر برای اجبار خارجیان به ترک آن کشورها از طریق توسل به اقدامات تروریستی است. آثار منفی این دیدگاه بر عرضه نفت و قیمتهای نفت نیز مشهود خواهد بود. چنین خطرهایی زمانی اهمیت پیدا می کنند که اسلام گرایان در کشورهای اصلی تولیدکننده نفت مانند عربستان سعودی به قدرت برسند. ولی تنها به قدرت رسیدن اسلام گرایان در شماری از کشورهای غیر تولیدکننده نفت - و تغییر محیط استراتژیک جهان عرب و موازنه قدرت - هم می تواند اسلام گرایان را قادر سازد تا بر سیاستهای نفتی تولیدکنندگان بزرگ اثر بگذارند. با توجه به معادله عرضه و تقاضا در بازار بین المللی نفت و دسترسی به منابع غیر خاورمیانه ای عرضه، چنین رخدادی پیامدهای دوررس و شدیدی بر منافع اقتصادی غرب می گذارد.

منافع سیاسی و راهکاری از راههای زیر تاثیر می پذیرند: ۱. با افزایش خطر تکثیر سلاحهای هسته ای؛ و ۲. با افزایش موانع بر سر راه دسترسی نظامی غرب به خاورمیانه. از لحاظ تئوری، خطر تکثیر سلاحهای هسته ای به دلیل دشمنی این جنبشها با غرب و تمایل اسلام گرایان به برابری استراتژیک با اسرائیل، همانند تمایل رادیکالهای غیرمذهبی عرب پیش از آنان، افزایش می یابد. به قدرت رسیدن جنبشهای اسلام گرا در شمار بزرگی از کشورها، توانایی قدرتهای غربی را در برقراری سلطه نظامی خود در منطقه به شدت کاهش می دهد زیرا حکومتهای اسلامی از همکاری نظامی با غرب پرهیز خواهند کرد. افزون بر آن

همچون گذشته که ترس از تلافی جویی گروهها و کشورهای تندرو از اتحاد نظامی شماری از کشورهای طرفدار غرب با غرب جلوگیری می کرد، قدرت یابی جنبشهای اسلام گرا نیز اثر مشابهی خواهد داشت، اما امکان دارد که اثر جبرانی نیز داشته باشد. به واقع، پیروزیهای اسلام گرایان در چند کشور مهم می تواند دیگر کشورها را برای جلب حمایت به آغوش غرب اندازد.

ابعاد ایدئولوژیکی

در مورد تئوری پرهیزناپذیری برخورد تمدنها بین اسلام و غرب آشکارا گزافه گویی شده است. به هر حال، این واقعیت را نمی توان تکذیب کرد که اسلام گرایان چالشی ایدئولوژیکی برای غرب محسوب می شوند. ادعای اسلام گرایان در زمینه ارایه ایدئولوژی منسجم برای ساختار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جوامع مسلمان، دیدگاه غرب را در مورد اجراپذیری جهانی فلسفه لیبرال دموکرات خود در دوران پس از کمونیسم به چالش می گیرد. به دلیل وجود رابطه کلی بین وابستگی ایدئولوژیک و الگوهای کشمکش و همکاری میان کشورها، این رقابت مسلکی بین اسلام گرایان و غرب می تواند در کوتاه مدت، جنبه های ستیزه جویانه را در روابط آنها شدت بخشد.

نتایج و ارزیابی سیاست غرب در قبال اسلام گرایان

در نخستین بخش این مقاله، ماهیت جنبشهای اسلام گرا و علل ریشه ای خیزش دوباره آنها تشریح و پیچیدگیها برشمرده شدند. خصوصیات ذاتی در اسلام - به ویژه آمیزش قلمروهای دنیوی و معنوی که بیشتر از غرب است - نقش مهمی در ظهور پدیده اسلام گرایی بازی کرده است. اما شکل گیری این جنبشها ضرورتاً طبق شرایط و تجربیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی هر کشور، به ویژه حکومت درازمدت رژیمهای خودکامه، خفه کردن بحثهای سیاسی و استفاده مزورانه از اسلام به وسیله برخی از رهبران پیشین سیاسی برای جلوگیری از گسترش به اصطلاح ایدئولوژیهای براندازانه سیاسی با این اعتقاد

که اسلام به طور ذاتی نیرویی محافظه کار و صلح جو است، صورت گرفته است. دیگر علل آن، حس نیرومند استقلال طلبی و عدم توازن فعلی در نظام بین المللی به زیان اعراب و مسلمانان بوده اند.

ابعاد ضدغربی جنبشهای اسلام گرا نیز از تجربیات خاص کشورهای مختلف نشأت گرفته است. بنابراین همه گروههای مسلمان با یک چشم به همه کشورهای غربی نمی نگرند. برای نمونه، ایالات متحده به دلیل نفوذ بیشتر در خاورمیانه از دهه ۱۹۵۰ به کانون خشم اسلام گرایان تبدیل شده است. به طور کلی، تاریخ معاصر فتح سرزمینهای اسلامی به دست غرب به علت اصلی احساسات ضدغربی اعراب و مسلمانان مبدل شده است، احساساتی که البته به اسلام گرایان محدود نمی شود. از این رو، ابعاد تندروی و رادیکال این جنبشها نیز ناشی از عواملی غیر از اسلام است که حس نیرومند شکایت، موجه یا غیرموجه، عمومی نسبت به بی عدالتی داخلی و بین المللی از آن جمله است. این بحث همچنین نشان داد که اسلام در برابر تغییر به هیچ وجه ایستا نیست. در واقع، صرف نظر از اولویتهای اسلام گرایان، در نهایت شکلی از رفورماسیون اسلامی پرهیز ناپذیر است. ولی چنین اصلاحاتی باید از درون جوامع و در نتیجه دگردیسی اقتصادی و فرهنگی صورت گیرد و اشکال آن باید بازتاب واقعیتهای هر کشور باشد.

این نتیجه گیریها - همراه با دیگر عوامل، به ویژه شکاف ژرف در توان اقتصادی، فن آوری و نظامی بین غرب و کشورهای مسلمان - به ارزیابی کمتر هراس انگیزی از خطر درازمدت اسلام گرایی برای منافع غربی منجر می شوند. این ارزیابی براساس آثار روند ناگزیر سازگارسازی واقعیتهای داخلی و خارجی استوار است که هر جنبش ایدئولوژیک یا انقلابی پس از به قدرت رسیدن باید آن را طی کند. انطباقی که به تغییراتی در روش و رفتار داخلی و خارجی نمود پیدا می کند. این تغییر روش زیر نفوذ ویژگیهای خاص نیازهای هر کشور و در نتیجه فشار نظام سیاسی و بین المللی، به ویژه ایستادگی دیگر کشورها در برابر بلندپروازیهای لجام گسیخته کشورهای انقلابی، صورت می گیرد.

روند آرام ولی یکنواخت سازگار کردن افکار و آرمانهای اسلام انقلابی در ایران در

واکنش به واقعیتها و فشارهای منظم داخلی نمونه بارز این روند است. از آنجا که اغلب کشورهای مسلمان عرب، که نامزدهای احتمالی قدرت یابی اسلام گرایان محسوب می شوند، با شرایط اقتصادی و ژئوپلیتیک به مراتب بدتر از ایران در زمان انقلاب روبه رو هستند، روند سازگاری ممکن است کوتاهتر باشد. دو عامل دیگر این تشخیص بیماری را محتمل می سازد: نخست، فروپاشی اتحاد شوروی که کشورهای مسلمان را از یک حامی بالقوه محروم ساخت و باعث تفوق ژئواستراتژیک و اقتصادی غرب شد، و از این رو از قدرت چانه زنی کشورهای عرب کاست. به واقع، این رویداد غرب را در جایگاه بهتری قرار داد زیرا از طریق کاربرد سیاست تحبیب و تهدید، می تواند روند سازگاری را در هر کشور اسلام گرای احتمالی شتاب بیشتری ببخشد. دوم، بسیاری از جنبشهای اسلام گرا از اشتباههای انقلابیون ایرانی و زیاده رویهای آنان عبرت گرفته اند. افزون بر آن، اگر اسلام گرایان - بر خلاف ایران - سهمی از قدرت یا حتی کنترل کامل را از راههای مسالمت آمیز به دست آورند، توانایی آنان در تحمیل تغییرات بنیادین در سیاست ملی بسیار محدودتر از مورد ایران خواهد بود. در این صورت، دوره ای که طی آن منافع اقتصادی و سیاسی غرب به خطر می افتد کوتاه و شدت زیان وارده به منافع محدود خواهد بود.

اگر اسلام گرایان به قدرت برسند با همان کمبودها و تنگناها و نیازهای اقتصادی و فن آورانه حکومتهای کنونی روبه رو خواهند شد. از این رو، آنان نیز - زودتر و نه دیرتر - چاره ای نخواهند داشت جز اینکه با غرب بسازند. از این چشم انداز، هر گونه اثر منفی بر منافع غرب که از نقش بیشتر اسلام گرایان ناشی شده باشد، کوتاه مدت خواهد بود. این شامل هر گونه اثر بالقوه بر عرضه و قیمت نفت است. برای نمونه، ایران در دهه ۱۹۸۰ هرگز در جریان آزاد نفت کارشکنی نکرد. اسلامگرایان نیز از نیروهای بازار که شکل دهنده قیمت نفت هستند ناآگاه نیستند. حتی در مورد مسئله مهم و حساسی چون صلح بین اعراب و اسرائیل، تاثیر درازمدت اسلام گرایان کمتر از آنچه گمان می رود فاجعه آمیز است. اسلام گرایان، همچون ملی گرایان عرب پیش از خود، از محدودیتهای نظامی، اقتصادی و سیاسی کشورهائشان آگاهی دارند. به واقع، به دلیل تغییرات منظمی که موقعیت راهکاری و سیاسی غرب را بهبود بخشیده است،

اسلام گرایان مجبور خواهند بود سیاستهای خود را با این واقعیتها زودتر از رادیکالهای سکولار عرب سازگار کنند، چون سکولارها می توانستند روی حمایت نظامی و سیاسی شوروی و پویایی جنگ سرد که توانایی مانوردهی غرب را مهار کرده بود حساب کنند. از این رو، پیروزیهای اسلام گرایان در کشورهای کلیدی عرب روند صلح را در کوتاه مدت با مشکل روبه رو می کند، ولی در درازمدت، اسلام گرایان نیز به بی ثمری سیاست رویارویی پی می برند.

همان گونه که پیشتر اشاره شد، احتمال تشکیل اردوگاه مستحکم اسلامی ناچیز است، درست همان طور که اختلافها بین ملی گرایان عرب از اقدام مشترک آنها در گذشته جلوگیری کرده بود. اسلام گرایان نیز با کشاکشهای ایدئولوژیک و ملی روبه رو خواهند بود. اسلام در تاریخ هزار و چهارصد ساله خود نتوانسته است به اختلافهای قومی، فرهنگی و غیره در میان گروههای مختلف مسلمان پایان دهد. آنان در هیچ زمانی از تاریخ خود نتوانسته اند به آرمان امت اسلامی متحد پی ببرند. در عصر افزایش دلبستگی و احساسات قومی و ملی، دستیابی آنان به این هدف نامحتمل تر است. این احتمال که اسلام گرایان با رقیبان غرب، مانند چین، هند و ژاپن ائتلاف کنند، بسیار نامحتمل است زیرا اغلب این کشورها - به ویژه هند و چین - خود از ایدئولوژی اسلام گرایانه احساس خطر می کنند. به واقع، پیروزی اسلام گرایی سبب نزدیکتر شدن کشورهایی چون هند به غرب و متحدان آن می شود. حتی خطر تکثیر سلاحهای هسته ای را در پی پیدایش اسلام گرایی نباید بزرگ جلوه داد. همان گونه که اشاره شد تصمیم گیری در مورد توسعه سلاحهای هسته ای بر اساس محاسبات امنیتی صورت می گیرد. افزون بر آن، اجبارهای اقتصادی، فن آورانه و سیاسی که تاکنون برخی از کشورها را از دستیابی به جنگ افزارهای هسته ای بازداشته است، همچنان وجود خواهد داشت و ممکن است حتی در مورد حکومتهای تحت سلطه اسلام گرایان شدیدتر هم بشود.

بنابراین، ظهور قدرت سیاسی اسلام گرایان، در درازمدت، کمتر از تداوم وخامت بیشتر مسایل اقتصادی و سیاسی رویاروی کشورهای عرب، به ویژه قطبی شدن فزاینده جوامع مسلمان در امتداد خطوط سکولار در برابر اسلام گرایی، به ثبات جهان عرب و چشم اندازهای

صلح و منابع غربی زیان می‌رساند. این امر، خطرهای انفجار ناگهانی سیاسی یا جنگهای داخلی را در پی دارد که بیشتر از مشارکت اسلام‌گرایان در سیاست و حکومت می‌تواند برای منافع غرب خطرناک باشد.

پاسخ امریکا و دیگر کشورهای غربی

با توجه به این نتیجه‌گیریها و بحث مطرح شده، درباره سیاست امریکا - و به طور کلی غرب - در برابر جنبشهای اسلام‌گرا و پدیده اسلام‌گرایی چه می‌توان گفت؟ همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، سیاست‌گذاران امریکایی و غربی از این دیدگاه ساده‌اندیشانه حمایت نمی‌کنند که موج اسلام‌گرایی نیرویی یکپارچه و درگیر در مبارزه مرگ و زندگی با غرب است. برعکس، سیاست‌گذاران غربی مایلند بر تنوع این جنبشها تاکید کنند. به واقع، سیاستهای امریکایی و غربی بین مسلمانان تندرو و میانه‌رو تفاوت قابل می‌شوند و تاکید می‌کنند که تنها تندروها مشکل‌ساز هستند.^{۶۵} این کشورها به علل اجتماعی و اقتصادی پدیده اسلام‌گرایی، از جمله ابعاد مبارزه جویانه آن پی برده‌اند. برای نمونه، در جریان بحران ۹۱-۱۹۹۰ خلیج فارس، بحثهای فراوانی درباره کاهش نابرابریهای درآمد در کشورهای عرب و تنگتر کردن شکاف بین کشورهای دارا و ندار عرب صورت گرفت. شماری از کشورهای اروپایی نیز گامهایی برای تقویت پیوندهای اقتصادی با کشورهای عرب شمال آفریقا برداشتند که در آنها اسلام‌گرایان از محبوبیت بسزایی برخوردارند. اما بیشتر وعده‌هایی که در جریان جنگ خلیج فارس داده شد هنوز جامه عمل به خود نپوشیده است.

سیاستمداران امریکایی و دیگر غربیان نسبت به تاثیر اسلام‌گرایان و دیدگاههای آنان بر سیاست خارجی کشورهای عرب - به ویژه مسایلی چون مناقشه عرب - اسرائیلی، ماهیت و بعد روابط اعراب با غرب، و دیگر منافع غرب - به شدت نگرانند. از این رو، امریکا و دیگر کشورهای غربی به رغم آنکه از لحاظ ایدئولوژیک اصول لیبرال دموکرات را - تا جایی که به کاربرد قوانین اسلامی و اخلاقی کشورهای عرب مربوط است - ترجیح می‌دهند ولی اساساً موضعی بی‌طرف را در پیش گرفته‌اند. قابل درک است که سیاست غرب به شدت از خطرهای

کوتاه مدتی که اسلام گرایان می توانند متوجه منافع آن کنند، و از مسئله دفع این خطرها نگران است. سیاست اصلی غرب در قبال اسلام گرایان از «عدم پذیرش» و «مهار» تشکیل شده است. «عدم پذیرش» به معنای تمایل نداشتن به مشارکت جنبشهای اسلام گرا در فرآیند سیاسی کشورهای متبوع خود است. بارزترین نمونه این جنبه از سیاست غرب، روش غرب در قبال الجزایر پس از پیروزی پارلمانی جنبش اسلام گرای الجزایر در دسامبر ۱۹۹۱ بود. به هر حال، با روبه وخامت گذاشتن جنگ داخلی الجزایر، دیدگاههای کشورهای غربی نیز بازتر شده است؛ فرانسه هنوز از عدم پذیرش کامل حمایت می کند، در حالی که سایرین پذیرای اندیشه گفتگو با عناصر کمتر مبارز در جنبش اسلام گرای الجزایر هستند. شکست ایالات متحده و دیگر کشورهای غربی در تشویق روند آزادسازی در جهان عرب پس از پایان جنگ خلیج فارس، به رغم وعده هایی که در طول بحران داده شده بود، نیز از تمایل به جلوگیری از پیروزی اسلام گرایان و حفظ رژیمهای دولت عرب نشأت گرفته است.

بعد «مهار» در سیاست غرب به راهکاری از تضعیف اقتصادی و انزوای سیاسی کشورهایی - مانند ایران و سودان - منجر شد، که عناصری از اسلام گرایان در قدرت هستند. در پی فروپاشی اتحاد شوروی، بعد مهار در سیاست غرب تقویت شده است. برای نمونه، ایالات متحده در فوریه ۱۹۹۲ اعلام کرد که جنبه مهمی از سیاست آن کشور در قبال جمهوریهای تازه استقلال یافته آسیای شوروی مهار تندروی اسلامی و نفوذ ایران است، زیرا ایران طلایه دار تندروی به شمار می رود.^{۶۶} ایالات متحده و غرب سیاست هشیارانه ای را در قبال سودان نیز در پیش گرفته اند.^{۶۷} در زمینه برقراری تماس با گروههای اسلام گرا، دولت امریکا تا کنون، با چند استثنا، از گفتگو با این گروهها خودداری کرده است. اتخاذ این سیاست از نگرانی از واکنش دولتهای عرب و ترس از اینکه چنین تماسهایی با امریکا ممکن است مشروعیت بیشتری به نفوذ آن جنبشها بدهد، ناشی شده است.

به واقع، ایالات متحده، و تا حدودی کشورهای غربی، با یک چیستان روبه رو هستند. اگر با اسلام گرایان تماس برقرار کنند، خطر دشمنی و شاید تضعیف رژیمهای دوست عرب را به جان می خرند؛ ولی اگر چنین تماسهایی برقرار نکنند، فرصت نفوذگذاری بر این گروهها را

در مسیری معتدلتر از دست می دهند. این سیاست، غرب را در صورتی در جایگاه نامناسب قرار می دهد که این گروهها به هر نحو به قدرت برسند. با توجه به تجربه تلخ امریکا در ایران، که در آن عدم تماس با گروههای مختلف مخالف، دید امریکایی ها را از واقعیتهای سیاسی ایران و میزان آسیب پذیری رژیم شاه تیره و تار کرده بود،^{۶۸} سیاست سازان این کشور از این چپستان آگاهی کامل دارند. به هر حال، این جنبه از سیاست غرب تغییرپذیر است و به شرایط و به ویژه تغییر چشمگیر در چشم اندازهای گروههای اسلام گرا برای به دست گرفتن قدرت سیاسی، همانند مورد الجزایر، بستگی دارد.

تنها زمان نشان خواهد داد که آیا سیاست متکی بر مهار و عدم پذیرش می تواند چالش اسلام گرایی را برطرف کند، اما این سیاست خطر تندروتر کردن جنبشهای اسلام گرا، قطبی شدن جهان غرب در امتداد خطوط اسلامی - غیردینی، به تاخیر افکندن روند اصلاحات، و از این رو، افزایش خطر برخورد خشونت آمیز و بی ثباتی مزمن را در بر دارد. چنین وضعیتی هم اینک در الجزایر که در آن مبارزان اسلام گرا از ۱۹۹۲ درگیر نبرد چریکی با حکومت هستند، وجود دارد و اسلام گرایان میانه روتر نفوذ خود را از دست داده اند. این امر دست یابی به مصالحه را بین اسلام گرایان و دیگر نیروهای سیاسی دشوارتر کرده است.^{۶۹}

این اوضاع برای برخی از کشورهای غربی، مانند فرانسه، پیامدهایی به همراه داشته که مشابه آنهایی است که در صورت به قدرت رسیدن اسلام گرایان اتفاق می افتاد. اینها شامل مهاجرت اتباع فرانسوی از الجزایر و افزایش مهاجرت الجزایری ها به فرانسه است. برای نمونه، در پی رشته ای از آدم رباییها در اواخر ۱۹۹۳ و کشتار خارجیان در ۱۹۹۴ در الجزایر، دولت فرانسه به اتباع خود توصیه کرد الجزایر را ترک کنند. تا اوایل ۱۹۹۴، حدود ده هزار خارجی خاک الجزایر را ترک کرده بودند.^{۷۰} سیاست مهار ناب نیز اختلاف بین غرب و جهان عرب و اسلامی را شدیدتر می کند، زیرا غیراسلام گرایان در آن کشورها نیز از پیامدهای آن صدمه می بینند. اما در کوتاه مدت به نظر می رسد که خطرهای یک راهکار جایگزین - به ویژه در زمینه چشم اندازهای حل و فصل مسالمت آمیز مناقشه عرب - اسرائیلی، بر مزیت های درازمدت آن می چربد. از این رو، در سالهای آینده مهمترین چالش غرب در رویارویی با پدیده

اسلام گرایی، تهیه راهکار دوگانه مهار و گفتگو خواهد بود که خطرهای کوتاه مدت برای منافعش را به حداقل کاهش می دهد و در همان حال در درازمدت، آزادسازی سیاسی، اصلاحات اسلامی و همسازی اسلامی با غرب را امکان پذیر می سازد. □



پاورقیها:

۱. برای مثال، بسیاری در غرب این گونه بحث کرده اند که ستیزه جویی شیعی در ایران و لبنان از تعصب شیعیان و گرایش آنان به شهادت، و نیز پیدایش یک نهاد مذهبی با پایگاه اقتصادی مستقل از دولت ناشی می شود.
۲. حافظ اسد، در جریان کشتار شهر حمص، اسلام گرایان سوری را به شکل بی رحمانه ای سرکوب کرد؛ جایی که حدود ۳۰ هزار نفر جان خود را از دست دادند. برای شناخت جنبش اسلام گرایی سوری، نگاه کنید به:
Hinnebusch (1988), pp. 39-45; Lawson (1982), pp. 24-7.
برای آگاهی از وضعیت اسلام گرایان مصری، نگاه کنید به:
Esposito (1992), pp. 133-40.
۳. برای نمونه، نگاه کنید به:
Hunter (1988).
۴. برای درک علل پیدایش جنبشهای اسلامی، در کنار سایر منابع، نگاه کنید به:
Hunter (1988); Dekmejian (1985).
۵. برای بسط موضوع، به منابع مذکور در شماره های ۲ و ۴ مراجعه کنید. همچنین نگاه کنید به:
Said (1992), p. 27.
۶. نگاه کنید به:
Burgat (1986), p. 25; Fuller (1992), p. A-17.
۷. به مصاحبه نشریه «اکسپرس» (۶ مه ۱۹۹۳) با جیل کیل، کارشناس فرانسوی، رجوع کنید. همچنین نگاه کنید به:
Eqbal Ahmad, "Soul Struggles," *New Statesman and Society*, 28 June 1991, pp. 23-4.
بر اساس نظری، جنگ خلیج فارس درخواست برای اسلام بنیادگرایی ضد آمریکایی را افزایش داد.
۸. نگاه کنید به:
Lewis (1990), pp. 47-60.
9. *Ibid.*
10. *Ibid.*
۱۱. نگاه کنید به:
Huntington (1993), pp. 22-49.
۱۲. نگاه کنید به:
Pipes (1986), p. 948.
۱۳. ذکر شده در:
Pipes (1990), p. 29.
14. *Ibid*
۱۵. نگاه کنید به:
Charles Krauthammer, "The Foreign policy president," *Washington Post*, 16 April 1993, p. A-25.
۱۶. برگرفته از متن سخنان غنوشی که توسط نگارنده تهیه شده است.
۱۷. نگاه کنید به:
M. Kramer (1993).
18. Fuller (1993).
19. Wright (1992), p. 145; Marr (1992), p. 50.
۲۰. متن سخنرانی غنوشی در سمینار مرکز مطالعات دموکراتیک (دانشگاه وست مینستر) تحت عنوان «اسلام و غرب: واقعیات و چشم اندازها» در ۶ اکتبر ۱۹۹۲.

۲۱. شهادت رابرت گیتز در برابر کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان با عنوان «آینده سیاست خارجی ایالات متحده در دوره پس از جنگ سرد» در:
1/4.f, 4-25 March 1992 , pp. 288-9.
۲۲. از متن سخنان ادوارد دجرجیان که توسط نویسنده تهیه شده است.
۲۳. نگاه کنید به:
Bill (1984) , pp.108-27 .
۲۴. به عنوان یک تحلیل درخشان از این دیدگاهها، نگاه کنید به:
Dekmajian (1985).
۲۵. ذکر شده در:
Pipes (1990), p.29 .
26. Ibid .
۲۷. برگرفته از سخنان دجرجیان.
۲۸. (یادداشت ویراستار) برای رد مستند این تصور که همبستگی میان دین و سیاست در تاریخ و آموزه اسلامی ذاتی بوده است، نگاه کنید به:
Ayubi (1991).
۲۹. در واقع، آیت... خمینی در سال ۱۹۴۳ گفت: «علما هرگز نمی خواهند بنیادهای حکومت را تخریب کنند... آنها تا امروز با مبانی اصولی سلطنت مخالفت نکرده اند...» به نقل از:
Rajaei (1989), p.57 .
۳۰. برای نمونه، به مقاله گاردین تحت عنوان «رؤسای سعودی اسلام ستیزه جو» (۲۹ فوریه ۱۹۹۲) مراجعه کنید. پس از جنگ خلیج فارس و حوادث الجزایر، حکومت سعودی کوشیده است تا جریان پول به سوی چنین گروههایی را متوقف کند، یا این گونه ادعا می شود. نگاه کنید به:
Youssef M.Ibrahim , “Saudis Try to curb money Aiding to Islamic Militants,” *New York Times*, 1 May 1993, p.4.
۳۱. نگاه کنید به:
Gates (1993), p. 37.
۳۲. برای مثال، در آفریقا «سیاه بودن» به مراقبت از خلوص فرهنگی آفریقا گسترش یافت. در پی کاهش سرما خوردگی کمونیسم در چین، کنفوسیوس گرایی دوباره پدید آمده است چرا که مردم به اندیشه های بومی خود متمایل شده اند. نگاه کنید به:
“Cultural Confusion sends China Back to Confucius,” *Christian Science Monitor*, 24 May 1993, p. 10.
۳۳. این تصور مطلوب در ایران «فقه پویا» نامیده می شود.
۳۴. برای تشریح این موضوع نگاه کنید به:
Hunter (1992), pp. 14-31.
۳۵. نگاه کنید به:
Robin Wright, “Muslims open up to. Modern World,” *Los Angeles Times*, 6 April 1993, p. H-12.
۳۶. Pipes (1986), p. 958.
۳۷. نگاه کنید به:
Amos perlmutter, “Wishful Thinking About Islamic Fundamentalism,” *Washington post*, 19 January 1992, p. A-7; Lewis (1993), pp. 89-98.
۳۸. جان اسپوزیتو و گراهام فولر از جمله این محققان هستند.

۳۹. برای آگاهی از نظرات ترابی نگاه کنید به:
Al-Turabi (1992), Al-Turabi in Esposito (1993), pp. 241-60.
۴۰. برای تحلیل این موضوعات نگاه کنید به:
Al-Hibri (1992).
۴۱. نگاه کنید به:
Esposito and Piscatori (1991), p. 436.
۴۲. در مورد مسئله بیعت نگاه کنید به:
Ibid., Al-Hibri (1992).
۴۳. نگاه کنید به:
Leslie Gelb, "The Free Election Trap," *New York Times*, 29 May 1991, p. A-23.
۴۴. این دیدگاهها در سخنان غنوشی (ص ۳ متن، رجوع کنید به یادداشت شماره ۲۰) بیان شده است.
۴۵. نگاه کنید به:
Munson (1988), p. 141.
۴۶. نگاه کنید به:
Esposito (1992), p. 128.
۴۷. نگاه کنید به:
Leach (1991), p. 13.
۴۸. برای آگاهی از روند دموکراتیزاسیون در اردن، نگاه کنید به:
Sama Atiyeh, "In Power 40 years, King Hussein Strives for a Democratic Jordan," *Christian Science Monitor*, 4 May 1993, p. 7; James Whittington, "Hussein Tries to Cope With Islamic Surge," *Financial Times*, 30 April 1993, p. 5.
۴۹. در مورد تقلبهای انتخاباتی جهت تضعیف شانس اسلام گرایان، نگاه کنید به:
Peter Waldman, "Hussein's Dexterity is Evident as Jordan Election Approaches," *Wall Street Journal*, 5 November 1993; James Whittington, "Keeping Jordan's Extremists in Line," *Financial Times*, 6 November 1993.
۵۰. در مورد انتخابات لبنان و موفقیت حزب الله، نگاه کنید به شماره های مختلف منبع ذیل در سپتامبر ۱۹۹۲:
Foreign Broadcasting Information Service, FBIS/ME and SA,
۵۱. برای مثال، در تونس- حتی در زمان بورقیبه- مخالفت اسلامی کوشید از طریق نظام پارلمانی فعالیت کند. نگاه کنید به:
Salem (1988), pp. 164-6; Esposito (1992), pp. 153-63; Wendy Kristiansen's Interview with Ghannushi in *The Middle East*, September 1991, pp. 19-20.
۵۲. درباره انتخابات الجزایر، نگاه کنید به شماره های مختلف منبع ذیل در سال ۱۹۹۲:
FBIS/ME and SA
۵۳. پیشین، و نیز شماره های سال ۱۹۹۳.
۵۴. نگاه کنید به:
Haddar (1993), p. 39.
۵۵. برای تحلیل این موضوعات نگاه کنید به:
Hunter (1984).
۵۶. علی مزروعی بدین شیوه بر این نظر تأکید می کند: «... از یک سو اسرائیل عملاً پنجاه و یکمین ایالت آمریکا، با کمکهای گسترده آمریکا جهت حفاظت، دفاع و نگهداری از آن، محسوب می شود. از این جهت، اسرائیل بخشی از غرب بود که در

قلب جهان سوم قرار داده شده بود.» در:

Ali Mazrui (1977), p. 136.

۵۷. ظاهراً یک رهبر اسلام گرا گفته است که در صورت پیروزی اسلام گرایی در مصر، تمام روند کمپ دیوید دوباره ارزیابی می شود. به نقل از:

Miller (1993), pp. 50.

۵۸. این امر مدتها پیش توسط کارشناسان پیش بینی شده بود. نگاه کنید به:

Sahliyah (1988), pp. 98-9.

۵۹. برای مثال، نگاه کنید به:

Charles Krauthammer, "The New Crescent of Crisis," *Washington Post*, 16 February 1990, p. A-23.

۶۰. نگاه کنید به:

Miller (1993), pp. 44-5.

۶۱. بر خلاف پیام جهان شمول و تساوی طلبانه اسلام، آن به غلبه بر تسلط قومیتی و ملی گرایی و تفرقه انگیزی ناشی از آنها موفق نشده است. نگاه کنید به:

Hunter (1992), pp. 24-5.

۶۲. برای مثال، اسپوزیتو بر این نظر تأکید می کند. نگاه کنید به:

Esposito (1992), p. 174.

۶۳. ذکر شده در:

Gates (1993).

۶۴. نگاه کنید به:

"French School Bars Four Muslims for Scarves," *International Herald Tribune*, 6-7 November 1993.

۶۵. به متن سخنان ادوارد دجرجیان مراجعه شود.

۶۶. نگاه کنید به:

Thomas L. Friedman, "U.S. To Counter Iran in Central Asia," *New York Times*, 6 February 1992, p. 2.

۶۷. نگاه کنید به:

"Le Soudan Sous Haute Surveillance," *Le Monde*, 17 April 1993, p. 1.

۶۸. نگاه کنید به:

Jane Friedman, "U.S. Weighs Talk With Terrorists," *Christain Science Monitor*, 29 April 1993, p. 3.

همچنین در مورد تماسهای میان مأموران سفارت آمریکا و ناراضیان سعودی، نگاه کنید به:

Carlyle Murphy, "Saudis Move Against Rights Unit," *Washington Post*, 16 May 1993, p. A-27.

۶۹. نگاه کنید به:

Mirielle Duteil, "Algerie: Les Scenarios du Chaos," *Le Point*, 5 February 1994, pp. 26-8

۷۰. نگاه کنید به:

"Algerian Extremists Kidnap Foreigners," *Financial Times*, 25 October 1993; "Anti-Foreign Militants in Algeria Kill Two Russians," *International Herald Tribune*, 20 October 1993.